



پیام بیخ

سال بیست و نهم

می - جون ۲۰۱۱

شماره های ۳۳۶-۳۳۷



با تشکر از خانم دکتر ناهید گیلک (توفیق)  
کلاس ششم درس اخلاق به معلمی خانم ناهید توفیق (دیروز)، خانم دکتر ناهید  
گیلک (امروز) - ۱۳۳۱/۱/۱۵

# پیام بدیع

سال بیست و نهم  
شماره های ۳۳۶-۳۳۷

سال ۱۶۸ بدیع

۱۳۹۰ شمسی

می - جون

۲۰۱۱

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مناجات
۲	ای بندگان
۳	مناجات به ترکی
۴	لوح جذب
۸	حضرت ربّ اعلی می فرمایند
۹	حضرت عبدالبهاء در کمبریج آمریکا
۱۱	حضرت ولی امرالله می فرمایند
۱۲	شعر (عید میث حضرت اعلی)
۱۳	نگاهی به گذشته
۱۸	پیام بیت العدل اعظم
۲۷	شعر (معهد اعلی)
۲۸	مقام حضرت بهاءالله
۳۳	حضرت شوقی افندی
۳۷	حماسه مکتب بهاء
۴۱	کتاب مذاکرات و کتاب محمد (ص)
۴۶	مبلغ کوچولوی بهائی
۵۱	دختر شیراز
۵۵	تصویر امه البهائ و غیره
۵۷	زن و صلح
۶۳	در نهی از اشتغال به امور در ایام محرمه
۶۵	وقتی که کبوترها پرواز می کنند
۷۰	از لابه لای دفتر خاطرات
۷۳	خاطره ای از گذشته
۷۹	از عالم خاک به جهان پاک
۸۱	انتشارات

## هو الله

ای پروردگار مهربان شرف در هیجان است و غرب در موج بی پایان. نفحات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و آشکار. ترتیل آیات توحید است و تموج رایات تجرید. بانگ سروش است و نهنگ محویت و فنا در خروش، از هر کرانه فریاد یا بهاء الاهی بلند و از هر طرف ندای یاعلی الا علی مرتفع ولوله ئی در جهان نیست جز غلغله جلوۀ دلبر یکتا و زلزله ئی در عالم نه جز اهتزاز محبت محبوب بیهمتا احبای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گل های شکفته از طرف چمن دمی نیاسایند و نفسی بر نیارند جز به ذکر تو و آرزوی نداشتن جز خدمت امر تو، چمنستان حقیقت را بلبل خوش الحانند و گلستان هدایت را شکوفه های معطر بدیع الالوان خیابان حقایق را طراحای گل های معانی نمایند و جویبار هدایت را مانند سرو روان بیاریند افاق وجود را نجوم بازغند و مطالع آفاق را کواکب لامع مظاهر تاییدند و مشارق نور توفیق ای خداوند مهربان کل را ثابت و مستقیم بدار و الی الابد ساطع و لامع و پُرانوار کن تا هر دم از گلشن عنایت نسیمی وزد و از یم موهبت شبمی رسد رشحات سحاب محبت طراوت بخشد و نفحات گلشن وحدت مشامها معطر کند ای دلبر آفاق پرتو اشراقی ای محبوب جهان جلوۀ جمالی ای قوی قدیر حفظ و امانی ای ملیک وجود ظهور قدرت و سلطانی ای خداوند مهربان در بعضی بلدان اهل طغیان در هوج و موجند و محرکین بی انصاف شب و روز در آنجا ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصر و معین غزالان بر وحدت را کلاب در پی تذروان کوهسار هدایت را غرابان حسد در عقب ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و به عون خود از شرور مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و مهربان آسمانی. ع ع

## بنام خداوند بی مانند

ای بندگان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره ن ساخت و دوست را در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان! چراغ یزدان روشن است آن را به بادهای نافرمانی خاموش ننمائید روز ستایش است به آسایش تن و آرایش جان پردازید اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و به روشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکی ها آزاد ننمائید دوست بین باشید نه خود بین.

بگو ای گمراهان! پیک راستگو مرده داد که دوست می آید! اکنون آمد، چرا افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟ آغاز و انجام، جنبش و آرام، آشکار. امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هرکه این گرمی یافت به کوی دوست شتافت و هرکه نیافت بیفسرد، افسردنی که هرگز برنخواست. امروز مرد دانش کسی است که آفرینش، او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور نمود. مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان از سرگردان بماند.

ای بندگان! هرکه از این چشمه چشید به زندگی پاینده رسید و هرکه ننوشید از مردگان شمرده شد.

بگو ای زشتکاران! از شما را از شنیدن آواز بی نیاز دور نمود. آرزو را بگذارید تا

راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است.

بگو ای نادانان! گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند. اسم بزرگ خداوند که به بزرگی آمده بشناسید اوست داننده و دارنده و نگهبان.

## درباره دانش

یک مناجات ترکی

هو الاهی

ای جمال ابهانک قوی شمع هدایت یانور نور  
 عنایت پارلیور ابر رحمت یانغور در و گهر لولولوا یچولر  
 صاحبور داماتی آج و بو گهر گرانهدان دولدو  
 وصاح هربری گهر شاهوارور در آبدارور ،  
 جوهر شچراغور در جانہ دکر و روح روانہ دکر .  
 عبدالمجتبٰ ، عباس

حضرت بهاء الله

## لوح جذب

ای مشتاق عشق ناله از سر جان کن تا در دل جانان مؤثر آید و گریه از چشم روح نما تا به لقای محبوب روشن شود و از سوزش دل بزار تا جمال یار بینی و از آتش عشق بسوز تا چون شمس از حُسن نگار برافروزی، دست از عالم هستی بردار تا به گردن دوست اندازی و دل از دل بکن تا طرّه دلدار کنی. پا بر دایره وجود زن تا نقطه مقصود سر بر آری، سر در صحرای فنا گذار تا در مصر بقا وارد گردی، گوش را باز کن تا سروش آواز غیب شنوی، لطیفه روح را منزّه کن تا بر اسرار خلوت خانه دوست آگاه شوی. پیر روحانی بگشا تا در عماء صمدی طائر گردی و به روح قدسی متساعد شو تا در بساط دوست معنوی حاضر آیی. قدمی از سر جان پیش گذار تا در پیشگاه قدم راه یابی و قلمی به دور عالم غیب و شهود کش تا مشهود به دور مقصود گردی.

قسم به روح بقا که اگر رنات وفا را از این نملۀ سودابه سمع سداد بشنوی، البته از سر عالم ایجاد به یک مرتبه برخیزی و از جذب و داد صدها هزار هزار ضیاء مجرد الهی را به یاد دوست فدا نمایی و به صد هزار هزار چشم از اشتیاق جمال دوست اشک خونین فشانی. عالم‌های مسافت لاحد را در بیابان‌های هلاک و ظماء به چشم حشا طی نمایی که شاید به وادی مقصود برسی و دهرهای دوری لایبعد را از انتظار به جان بگذرانی که آیا در محفل قرب جانان وارد شوی.

اگر روح بقا گردی، رجا کنی که خاک پای دوست گردی و اگر سلطان غذا شوی، طلب نمایی که یک آن بندگی کنی. الله اکبر که شمع‌های روح از اشتیاق لقای محبوب در لیالی هجر چگونه می‌سوزند و مشتعلند و ما به خیال نفس مشغول و چشم‌های مقدسه عوالم غیب چگونه از مشاهده جمال دوست خون می‌بارد و ما به ملاحظه پوست گرفتار. قدم‌های عالیّه مقربین در بیابان‌های خشکزار به هزار هزار خاری در طلب یاری می‌دوند و ما در ظلّ هوا آرمیده‌ایم و دل‌های نازک محبوبین از سوز و گداز

مفارقت دوست آب گشته و ما در مهد خواب مستریحیم.

سبحان الله که جمیع ارواح مجردة الهی از اقصی عوالم لا اسم و لا رسم چون برق گذشتند و ما از ادنی مراتب نفس قدم برنداشتیم و جمیع ارواح منیره ربّانی از اعلی معارج عزّ صمدانی عروج نمودند و ما از اول درجه حیوانی خارج نگشته‌ایم. روح وجود ما مات گشته که چه غفلتی رو نموده و چه اعراضی عارض گشته که اگر صد هزار ورقه‌ای قدس در هوای بقا به الحان روح انسی تغنی نماید، یک روح مهتر نمی‌شود و یک نفس به حرکت نمی‌آید؛ و اگر صد هزار طمطام عطر بقا و طیب ضیاء مسک سنا در عالم بریزند یک رائحه خوش از خلقی متصاعد نمی‌گردد و اگر جهان‌های جان‌های الهی کلاً فانی و معدوم گردند و نماند در عالم مگر نفسی که او متذکر نمی‌شود و منقطع نمی‌شود. آخر نه قسم به روح عماء که آن روح الارواح همه ارواح و جان همه جانان چگونه ذات منیع و هیکل محبوب را به کلی فدا نمود و چگونه آن روح جذب و ساذج قدسی به جان شیرین بسوخت و چگونه ارواح الهیه که جسد هریک برابر بود با ارواح جمیع ملکوت سموات و ارض که هریک به چه انواع انقطاع در راه دوست فدا و فانی شدند.

مشاهده کنید که یک وجود تا به حال متذکر این احوال عظمی و این ظهورات کبری، که سموات غیب منظرند از یک اثر آن‌ها، نشده و اگر این بعوضه ضعیف چون همای قدرت گیرد و در عماء عزّ رفعت متصاعد شود و هزار هزار جان بر سر امکان شکافد که احدی اراده تذکر نمی‌نماید و اگر این ذبابه ذلت چون سیمرغ عزّت شود و در رفر عظم طائر گردد و در هر نفسی صد هزار پر زند که یک دل از جا حرکت نمی‌کند و یا این نملّه مفقود اگر سلیمان کشور وجود شود و انگشتر مقصود به انگشت نماید، نه خود جذب می‌شود و نه وجود از موجود.

سبحان الله نمی‌دانم دوستان عالم هستی داستان دوستی را فراموش کرده‌اند و یا عاشقان مشعر هستی دفتر شور را مستور نموده‌اند. اگر عندلیبان الهی در ایام وصل به سروش نیابند، دیگر چه زمان خواهند آمد و اگر ارواح سلّجه الیوم رائحه از مکمن روح بقا نشنوند، دیگر هرگز نخواهند شنید. آخر شکرستان شهید بقا از ساغر لعل عماء مرشوح است، ای عندلیبان مصر معنوی کجایی؟ گلستان صرف لطافت از جذبه حسن جمال عیان، ای بلبلان عشق معانی کجایی؟ شمع بقا در انجمن دوست مشتعل است، ای

پروان-گان عشق جمع شوید؛ نور لقا از جبین ضیاء مشرق است، ای واله‌هان جمال مشاهده کنید. حسن غیبی پرده از رخسار جمال معنوی برداشته، ای عاشقان بادیهٔ هوا به هوش آیید. مجعدات جعد ملفوف را در تحت نقاب بیرون آورده، ای طایران قدسی وقت است وقت. ابواب مدینهٔ بقا مفتوح است، ای مهجوران بیدای فنا وقت است وقت. ساقی بقا با کنوب لقا از جذب ایستاده، ای تشنگان سفر هلاکت تعجیل نمایید. محبوب قدم بر عرش اعظم نشسته، تلقاء وجه حاضر شوید. نسائم وفا از صبح عماء مهیج است، ای مهجوران بادهٔ هوا به هوش آیید. شمس جمال از فجر لامثال بر مطلع زوال طالع گشته و به جمیع انوار مرتفع آمده است؛ بس است، از رقود غفلت برخیزید. سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حیثنذ تتضرعون و تصرخون و تبکون. ورقاء روح بر افنان سدرهٔ محبوب است، ای طیور وفا جمع شوید؛ ابحر لطافت از شمال شعرات مرحمت به موج آمده، از جواهر ساذجیات از جبروت اولیات و آخریات مشوید و از لاهوت سرمدیات و ازلیات منزه گردید تا این نسیم روحانی را از شمال شعرات معانی بشنوید و این شب‌نم طیب سنا را از مشکیات جعد وفا استشمام نمایید و نور عماء ازلیه را از این غبراء وصلیه تر و تازه سازید و گیسوان حوری انس را از این تر مشک ناب تاب دهید. ای زلیخای حجلهٔ غیب چادر ناموس عصمت را بر سر و رو بدر، ای یوسف روح جمالت در مصر ضیاء ظاهر شده، ای عاشق مهجور قمیص صبور چاک زن، معشوقهٔ وصال آمده

ای روح عشق تا به کی اندر شکیب و صبر

آتش بگیر و بر همه آفاق جان بزن

عشاق‌وار گیرد و شمشیر ابرویش

یکسر به گردن همه گون و مکان بزن

برگیر این دو نافهٔ تر مشک جاودان

طیب حیات بر همه ارواح جان بزن

هین یک صلا ز عالم اتمام حسن دوست

در صدهزار عالم بینا میان بزن

بر سوز جمله پردهٔ عصمت سرای قدس

وانگاه تش به مکمن قدسائیان بزن

در صدهزار عالم بالای غیب قدس

بر نام دوست عالم آتش به جان بزن  
 أن یا کبد الرقود الی متی تكون راقداً فی قلب الوجود فاحترقی بهذا النار الموقده  
 الملتهبه عن اوراق سدره المقصود الذی قد کان فی جبل الذیاری علی النار بالنار.  
 ای مخمور تابه کی در بئر قیود؟ بگیر این حبل وقود را بر کمر جان محکم  
 بر بند و چون سپند محبت الهی از نار عشق صمدانی بخند و از چه طبیعت به عالم بلند  
 جان متساعد شو تا دست از لامکان برداری و فوق لامکان و دست دوست به دست  
 گیری.

باری، کجا تواند این نملۀ مفقود در نزد آن جذبۀ محمود ذکر جمال مقصود  
 نماید؛ بهتر آنچه بود و نبود عوالم غیب و شهود است. معدوم منفی کنیم و به الحان  
 مبارک دوست لطیفۀ روح را متذکر شویم.

لوحی به جهت آن سائر قرب قدس مقامات معنوی مسطور شد؛ با ایادی روح  
 اخذ نمایند و به نظر جان ملاحظه کنید، به ساذج فؤاد متذکر شوید و به خیط عنایت  
 متمسک گردید و به ذیل توکل متشبث تا از این اریاح لطیفه استشمام نمایید تا این که  
 تمام رحمت ربّانی را از این جام اخذ نمائید تا آن که نغمات روح عماء از مکمن ضیاء  
 مرتفع شده به یمین دوست رجوع نمائیم. حینئذ یقول انا بالدّوست و انا للدّوست و انا  
 للدّوست لمنقطعون.

”قد اضطرب النظم من هذالنظم الاعظم و اختلف الترتیب

بهذا البدیع الذی ما شهدت عین الابداع شبهه اغتصوا فی بحر بیانی

لعل تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمه والاسرار“

کتاب اقدس

## حضرت ربّ اعلی می فرماید:

مَثَل حَقِّ را مثل شمس فرض کن و مَثَل مؤمن را مثل مرآت همین قدر که مقابل شد حکایت می کند از او و مَثَل غیرمؤمن را مثل حجر فرض کن که هرچه شمس بر او اشراق کند امکان تعکس در او نیست این است که آن جان فدا می دهد و آن بر او می کند آنچه می کند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر می خواست بلور شود هرآینه خداوند او را خلق می فرمود بر صورت بلوریت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود به همان سبب محتجب شد، چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین به حقّ به بیان مقبلند و متحجبین به همان محتجب...

اثر طبع جناب احمد یزدانی اعلی الله مقامه، حامل لوح لاهه به کنگره صلح

که در زندان، کلمات مکنونه عربی را به شعر فارسی درآورده اند

دلا در عشق یزدان کوش بی حدّ که حُبّش مر ترا حصنی مسدد  
درون آن نجات و رستگاری است برون، گمراهی و مرگ مؤبّد

× × ×

تو بی حصن خدا ای فخر امکان در این حصنت بود آسایش جان  
بود حُبّ الهی در تو مکنون ز گنه خود بیاب انوار یزدان  
که تا نزدیک خود یابی خدا را عیان و آشکار آن ذات پنهان

## حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در کمبریج امریکا در ضمن خطابه فرمودند:

امروز بعثت حضرت اعلی است، روز مبارکی است، مبدأ اشراق است زیرا ظهور حضرت اعلی مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمالقدم ظهور آفتاب هر صبح نورانی بشارت از شمس حقیقت داد لهذا این یوم یوم مبارکی است مبدأ فیض است هدایت طلوع است اول اشراق است حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و ندا به ملکوت ابهی نمود و بشارت به ظهور جمالمبارک نمود و به جمیع طوایف ایران مقابلی کرد جمعی در ایران متابعت نمودند و در بلایا و مشقات شدید افتادند و در مقام امتحان وافتتان نهایت قوت و ثبات آشکار نمودند چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد و چه بسیار نفوس که عقوبات عظیمه دید با وجود این با نهایت ثبوت استقامت جانفشانی نمودند ابداً متزلزل نشدند و از امتحانات ملال نیاوردند بلکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند آن نفوس منتخبین الهی هستند آن نفوس ستاره‌های اوج نامتناهی هستند که از افق ابدی درخشند و تابانند حضرت اعلی را در شیراز اذیت کردند بعد حضرت باب به اصفهان آمد در اصفهان علماء اذیت زیادی کرده اعتراضات نمودند بعد حضرت را از اصفهان به تبریز فرستادند و در تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز به ماکو فرستادند و در آنجا در قلعه محبوس نمودند بعد از ماکو به چهریق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از چهریق به تبریز آوردند و در آنجا به نهایت ظلم و جفا شهید نمودند حضرت اعلی مقاومت جمیع ایران نمودند اذیت‌ها دیدند و هرچه خواستند آن سراج الهی را خاموش کنند روشن‌تر گردید و روز بروز امرش واضح‌تر شد در ایامی که در میان خلق بودند در جمیع اوقات بشارت به بهاء‌الله می‌فرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء‌الله نمودند و بشارت به ظهور بهاء‌الله دادند که در سنه ۹ هر خیری می‌یابید در سنه ۹ سعادت کلی حاصل می‌کنید در سنه ۹

بلقاء الله فائز می شوید و از این قبیل بیانات بسیار و جمال مبارک را با اسم من  
 یظهره الله ذکر فرموده اند مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت  
 جمال مبارک جانفشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص می فرماید  
 یاسیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و یا تمئیث الاقتل فی محبتک والسب فی  
 سیبک و انت الکافی بالحق ملاحظه کنید که آن وجود مبارک چقدر صدمه  
 دیدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه به محبت جمال مبارک منجذب بودند  
 و چگونه ما باید بایشان اقتدا کنیم و جانفشانی نمائیم و به نار محبت الله مشتعل  
 گردیم و از عنایات الهی بهره و نصیب گیریم زیرا آن وجود مبارک وصیت کرده  
 که در ظهور جمال مبارک در نهایت انقطاع باشیم و در نهایت انجذاب باشیم  
 جمیع بشر را از برای او دوست داریم و خدمت بعالم انسانی کنیم بناء علی  
 ذلک مبارک باد امروز چه که امروز روز مبارکی است امشب من از ملاقات  
 شما بسیار مسرورم و از خدا خواهم که فیوضات ملکوت ابهی بر شما احاطه  
 نماید وجوه شما نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد و جمیع ابناء و بنات  
 ملکوت گردید و منسوب بخداوند جلیل شوید و بموجب تعالیم حضرت  
 بهاء الله عمل کنید. انتهی

هدایات انبیا و ائمه  
 بر سزنان و مومنان

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

”... نظم اداری امرالله که از حین صعود حضرت عبدالبهاء تاکنون همواره در نشو و نما بوده و در مقابل انظار اهل بهاء لااقل در چهل اقلیم از اقلیم جهان، مجسم و مصور گشته، به منزله قالب الواح وصایای مبارکه است که این طفل نوزاد در آن حصن حصین پرورش یافته و رشد و نما می نماید. این نظم اداری چون توسعه یابد و اساسش تحکیم گردد، قطعاً قوای مکنونه و آنچه را که در هویت این سند خطیر که مرآت مجلای نوایای یکی از اعظم طلعات دور حضرت بهاءالله است، ظاهر و آشکار خواهد نمود و همین که اجزای مرکبه تأسیسات اصلیه اش با کمال اتقان و جدیت شروع به فعالیت نمود، دعوی خود را مبرهن داشته، ثابت خواهد کرد که نه تنها قابلیت آن را داراست که به منزله هسته نظم بدیع الهی پمحبسوب گردد، بلکه نمونه کامل آن است و باید در میقات خود عالم انسانی را فرا گیرد.

در این خصوص باید متذکر گردید که این نظم اداری، اساساً با آنچه انبیای سلف وضع فرموده اند متفاوت است، زیرا حضرت بهاءالله به نفسه اصولش را بیان و تأسیساتش را استوار و مبین کلمه اش را معین فرموده اند و به هیأتی که مأمور تکمیل و تنفید احکام شرعیه اش بوده، اختیارات لازم عنایت کرده اند و این جمله خود رمز قوت امرالله و مابه الامتیازش از سایر ادیان و ضامن حفظ و وقایتش از نشقاق و تجزی است ...“

توقیع ۸ فوریه ۱۹۳۴

## عید مبعث طلعت اعلی

روانشاد دکتر امین الله مصباح اعلی الله مقامه

روز عید است و من بر این ملزم  
 چون ز بی حاصلی مراست دلی  
 لیک در روز بعث باید داشت  
 من بدم فکر چاره‌ای کامد  
 یعنی از قلب عالم امکان  
 داد مژده که در همه آفاق  
 این بشارت در این مبارک روز  
 عید مبعث که مبدء گیتی است  
 ارز پسنجاه الف عام آن  
 هم در این روز آن زمان طویل  
 آدم و نوح و هم خلیل الله  
 یاد کردند زین خجسته یوم  
 ربّ اعلی گشود بر رخ خلق  
 مژده‌ای داد خلق عالم را

که زدایم ز دل غبار اَلَم  
 جفت اندوه و همدم ماتم  
 روح را پرفتح و جان خرم  
 خبر از ارض اقدس اکرم  
 که به هر امر و نهی بُد ملهم  
 مرتفع ز اسم اعظم است علم  
 برد از دل غبار انده و غم  
 خارج از وهم هست و کیف و کم  
 نزد یک لحظه‌اش نماید کم  
 سپری شد به فرصت یک دم  
 ابن عمران و عیسی و خاتم  
 چون ز ایام دیگر است اعظم  
 دری از ساحت جمال قدم  
 که از آن زنده شد عظام رمم

.....

.....

## نگاهی به گذشته

ترجمه جناب دکتر م. مشرفزاده

ترجمه مصاحبه حضرت عبدالبهاء با خبرنگار روزنامه سانفرانسیسکو، سوّم اکتوبر ۱۹۱۲ (نجم باختر انگلیسی، شماره ۱۲، تاریخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۱۳).

- خبرنگار - آیا شما از آمریکا خوشتان آمده؟  
 - حضرت عبدالبهاء - قاره آمریکا یکی از مترقی ترین است. مؤسّسات تربیتی کاملاً مجهّز و محصّلین بطور سیستماتیک تعلیم و تربیت می بینند. ثروت رو به ازدیاد است. دولت آن دموکراتیک است. پیشرفت آن بدون وقفه است. ملّت آن مهمان نواز است. مردم آن وفادار، فعّال و نجیب اند. ساکنین آن آزاد و طرفدار حرّیت اند. مردانش متمدّن و زنانش تربیت شده و مهذب و طرفدار معنویّت هستند. از طرف دیگر تمام این مزایا از لحاظ مادی است و می بینم که اکثریّت این مردم در بحر ماده پرستی و خودپرستی غوطه ور شده اند. تمدّن طبیعی آن از کمال حقیقی دور است و محتاج به تمدّن الهی و ملکوتی است.

- خبرنگار - مقصود آن حضرت از تمدّن الهی چیست؟  
 - حضرت عبدالبهاء - تمدّن الهی بمنزله نور است و تمدّن مادی به منزله چراغ. تمدّن مادی مثل این جسم است که بخودی خود کامل نیست و بشریّت از هر لحاظ احتیاج به تمدّن روحانی دارد. تمدّن طبیعی بهبود مادی و بهزیستی را تضمین می کند. تمدّن الهی به انسان تقوای حقیقی می بخشد. تمدّن مادی خدمت به دنیای مادی و جسمانی می کند. تمدّن الهی به دنیای اخلاقیات خدمت می کند. تمدّن الهی مجموعه ای از کمالات عالم انسانی است. تمدّن الهی تقدّم حیات اخلاقی ملّت ها را باعث می شود. تمدّن الهی

حقیقت اشیاء را مکشوف می‌کند. تمدن الهی بر پایه فلسفه روحانی است. تمدن الهی عبارت از علم به الهیات است با دلایل عقلی و منطقی. تمدن الهی حیات ابدی است. تمدن الهی بقای روح است. تمدن الهی نفثات روح القدس است. تمدن الهی حکمت الهی است. تمدن الهی حقیقت تعالیم انبیاء سلف است. تمدن الهی صلح عمومی و وحدت بشر است. مظاهر مقدسه الهی مؤسّسین تمدن الهی هستند. آنها اولین معلّمین بشر و متشرکنندگان روائح طیّبه روحانیت و وحدت در بین ابناء بشر هستند.

- خبرنگار - آیا از مردم آمریکا راضی هستید؟

- حضرت عبدالبهاء - مردم آمریکا بسیار مهمان‌دوستند و خارجی‌ها را دوست دارند. به تمام ملت‌ها خوش‌آمد می‌گویند. به همه حق حیات و بهره‌مند شدن از زندگی می‌دهند. در اینجا هیچکس خود را خارجی نمی‌پندارد. من از همه مردم آمریکا راضیم.

- خبرنگار - من شنیده‌ام که شما معتقد به تساوی حقوق زن و مرد هستید. تعلیم این عقیده مخصوصاً از یک متفکر شرقی بسیار جالب و مهم است. همین الان خانم‌های کالیفرنیا اقدام می‌کنند که حق رأی را چه در آن استان و چه در تمام مملکت بدست آورند و افکار و عقیده آنحضرت در این موقعیت راجع به موضوع بسیار مفید و مورد تشکر است.

- خبرنگار - مسئله تساوی حقوق رجال و نساء در آمریکا از سایر نقاط جهان پیشرفته‌تر است و هر روزه اهمیت بیشتری پیدا کرده و نزدیک‌تر به واقعیت خواهد گردید. در هر حال مادام که تساوی حقوق زن و مرد جامه عمل نپوشد، جامعه انسان ترقی شایانی نخواهد نمود. خانم‌ها رکن اساسی اجتماعند و تحصیل تساوی آنان با مردان بسیار مهم است. اگر ما بخواهیم یک عمارت محکم بسازیم، بایستی پایه همه ستون‌های آن را بطور یکسان عمیق بسازیم. خانم‌ها اولین مربی و معلّم اطفال کوچک‌اند. آنها نهال تربیت و اخلاق اولیه را در نهاد کودک می‌کارند (در مغز و قلب آن‌ها). این کودکان

کرده و در جمیع شئون زندگی با مردان برابری کرده‌اند، دیده می‌شوند. تاریخ نشان می‌دهد که بعضی از زنان در اداره دوائر دولتی و مؤسسات سیاسی نبوغ خود را نشان داده‌اند، مانند سمیرامیس (Semiramis)

- زنوبیا (Zenobia)، ملکه پالمیرا (Palmyra) و ملکه ویکتوریای انگلیس. در دنیای دیانت نیز می‌بینیم ملت اسرائیل ۴۰ سال در بیابان‌ها سرگردان بود و نتوانست اراضی مقدسه را فتح کند، تا اینکه بالاخره یکی از زن‌ها نشانه فتح را بدست آورد. در دور حضرت مسیح نیز حواریون بعد از مصلوب شدن آنحضرت هیجان‌زده شدند، حتی پطرس دومرتبه آنحضرت را انکار نمود و لکن مریم مجدلیه باعث استقامت آنان گردید. در دیانت حضرت بهاءالله، قره‌العین و بسیاری از زنان دیگر، آنچنان عقل و کیاستی نشان دادند که باعث حیرت مردان گردیده و به هدایت و سخنان و نطق آنان گوش می‌دادند.

- خبرنگار - هدف آنحضرت از آمدن به آمریکا چیست؟  
- حضرت عبدالبهاء - من به آمریکا آمدم تا صلح عمومی و مسئله وحدت بشر را ترویج کنم. من بعنوان توریست و برای تفریح نیامده‌ام.

- خبرنگار - شما درباره مُد و لباس خانم‌ها چگونه فکر می‌کنید؟  
- حضرت عبدالبهاء - ما به لباس خانم‌ها نگاه نمی‌کنیم، اگرچه جدیدترین مُد را پوشیده باشند. ما داور مُد و لباس نیستیم. ما درباره کسی که لباس را پوشیده قضاوت می‌کنیم. اگر او باتقوی، تربیت شده و با اخلاق الهی آراسته باشد و متقرب به درگاه الهی باشد، ما او را محترم و معزز می‌شماریم، هر لباسی را که می‌خواهد پوشیده باشد. ما به هیچوجه در مورد تغییر مُد لباس دخالت نمی‌کنیم.

- خبرنگار - بزرگ‌ترین چیزی را که در آمریکا مشاهده فرموده‌اید چه بوده؟  
- حضرت عبدالبهاء - بزرگ‌ترین چیزی را که در آمریکا دیده‌ام آزادی است و این ملت در حقیقت آزاد و دارای دولت دموکراتیک است.

بعداً وارد دانشگاه شده و متخصص می‌گردند، حال اگر معلّم و مربّی اولیه آنها ناقص باشد، آنها چگونه می‌توانند در تحصیلات بعدی موفق گردند؟ بنابراین ثابت شده است که تعلیم و تربیت و ترقی مردان موقعی پیشرفته و شکوفا و پُر ثمر می‌شود که زن‌ها نیز با آنها همان تعلیم و تربیت را فرا گیرند، و این امر در صورتی ممکن است که آنان نیز از آموزشی همپایه مردان بهره‌مند شوند. در مراحل بعدی نیز مزایا و شانس ترقی آنان بایستی عیناً مردان باشد و همانطوری که آنها در شئون زندگی مشترکشان در خانه با مردان برابرند، در اجتماع نیز همان مسئولیت‌ها و مزایا را داشته باشند و بدون شک تساوی تعلیم و تربیت به تساوی حقوق منجر خواهد شد. عالم بشر دارای دو بال است، یک بال مردان و بال دیگر زنانند. هر دو بال بایستی قوی باشند تا بشریت به مدارج عالیّه کمال برسد، ولی اگر یک بال ضعیف باشد و دیگری قوی، پرواز را بطئی و حتّی غیرممکن می‌کند. خداوند زن و مرد را یکسان آفریده، آنها در تمام شئون زندگی شریکند. هیچ‌کدام دارای مزیت بالاتری نیستند، چگونه ما می‌توانیم برخلاف اراده الهی بین آنان فرق بگذاریم؟ ما باید حکمت و روش الهی را دنبال کنیم. مهم‌تر آنست که در عالم نبات نیز مذکر و مؤنث هست. ریشه آنها یکی است. هر دو در مقابل ناملایمات (باد و طوفان) یکنوع سختی می‌بینند و فرقی بین آنها نیست. در عالم حیوان نیز مزایا و سختی‌ها بین مذکر و مؤنث یکسان است و هیچ مزیت و یا تفوقی موجود نیست. در عالم نبات و حیوان فرقی بین مذکر و مؤنث نیست، اگرچه آنها از موهبت تعقل و تشخیص محرومند. حال ما که از همه موهب حکمت و عقل و سایر مزایائی که حیوان‌ها ندارند برخورداریم، آیا صحیح است که اختلاف طبقه و در حقیقت جدار و دیواری را بین رجال و نساء قائل شویم؟ بسیاری از نساء برای خود اسم و شهرت و مزیت تحصیل نموده‌اند که محصول هوش و ذکاوت آنهاست که مابین خانم‌های بهائی بسیاری از کسانی که در ادبیات و علوم و هنر ترقی

- خبرنگار - عقیده آنحضرت در مورد ترکیه و جنگ بالکان چیست؟
- حضرت عبدالبهاء - ما با جنگ ارتباطی نداریم، ما طرفداران صلح هستیم. با ما راجع به شرایط صلح صحبت کنید. درباره این جنگ از دیپلمات‌ها و نظامی‌ها بپرسید. اما در مورد صلح در عالم بشریت، چیزی مهم‌تر و با اهمیت‌تر از آن نیست. صلح بهبودی عالم خلقت را باعث می‌شود، وسیله آرامش ملت‌ها است، عاملی برای دوستی دائمی بین مردم است، باعث وحدت شرق و غرب است، موجد آزادی حقیقی و بالاخره موجب رضایت خداوند تبارک و تعالی است. ما همگی باید علم صلح عمومی و وحدت بشر و اخوت روحانی بین جامعه بشریت را برافرازیم.
- (خبرنگار خواست که چند سؤال دیگر را نیز مطرح کند ولیکن حضرت عبدالبهاء دست مبارک را روی شانه او گذارده و ضمن بوسیدن روی او، با بیانات زیر مصاحبه را خاتمه دادند.)
- ببین تا چه حد تو را دوست دارم و چه اندازه به آقای هرست (Hearst) (صاحبخانه) احترام می‌گذارم که با وجود خستگی شدید در نتیجه مشغولیت هر روزه، به تمام سؤال‌های شما جواب دادم.
- (عین این مصاحبه روز بعد در روزنامه سانفرانسیسکو منتشر گردید.)



## پیام بیت العدل اعظم

ترجمه‌ای از پیام بیت العدل اعظم الهی

خطاب به بهائیان جهان، ۱ ژانویه ۲۰۱۱

دوستان عزیز و محبوب،

در پنج روز گذشته، مشاورین قاره‌ای در کنفرانس خود در ارض اقدس، با بصیرت و بینشی روشن درباره پیشرفت نقشه ملکوتی به تأمل و تعمق و مشورتی هشیارانه و هدف‌مند مشغول بوده‌اند. سرور و اعجاب این گردهم‌آیی که اکنون به لحظات پایانی خود نزدیک می‌شود، منبث از بازگویی‌های شغف‌انگیز و سرزنده اقدامات متعدّد و برجسته شما خادمان امر جمال اقدس ابهی بود، اقداماتی که به نحوی شگفت‌آور نیل به اهداف نقشه پنج ساله را یک سال زودتر از موعد مقرر میسر می‌ساخت. شرح محبتی که در این مدت کوتاه نسبت به شما رهروان مسیر خدمت ابراز شده به آسانی در قالب الفاظ ننگنجد. سپاس بی‌پایان به آستان خداوند مّان می‌گزاریم که چنین جامعه قابل‌ی را به ید عنایتش پرورش داده و دست شکرانه به درگاه حضرت بی‌نیاز بلند می‌کنیم که استعدادهای شگرف آن عزیزان را شکوفا ساخته است. شما باید آن جنود حیات و سپاه نجات که چه در تلاش‌های جمعی و چه در مساعی فردی، حقایق این امر اعظم را به عالمیان عرضه می‌نمایید و نفوس را در راه رسیدن به سرچشمه عرفان جمال اقدس ابهی یاری می‌دهید. شما باید آن فارسان مضممار وفا که ده‌ها هزار نفر از شما در مقام راهنمایان حلقه‌های مطالعه، هرکجا شعله استعداد و آمادگی بدرخشد، به خدمت مشغولید. شما باید آن منجذبان جمال کبریا که با از

خودگذشتگی به تعلیم و تربیت روحانی کودکان و دوستی مشفقانه با نوجوانان می‌پردازید. شما باید آن نسایم روح‌بخش که با دیدار در منازل دیگران و دعوت افراد به منازل خود، پیوندهای روحانی را مستحکم ساخته، همبستگی و انسجام بیشتر جامعه را موجب می‌شوید. شما باید آن مظاهر صدق و صفا که هرگاه به خدمت در مؤسسات و نهادهای امری دعوت می‌شوید، دیگران را همراهی می‌نمایید و از موفقیت‌های آنان غرق سرور و شادی می‌شوید، و این همگی ما، جمع اهل بهاء و بندگان درگاه کبریا هستیم که سهم‌مان در این وظیفه روحانی هرچه باشد، با امیدی واثق و عزمی راسخ و قلوبی مبتهل، برای تسریع تقلیب روحانی عالم انسانی که هدف اعلائی ظهور حضرت بهاء‌الله است به جدّ و جهد مشغولیم.

طلیعه یک دوره پنج ساله جدید سرشار از شگفتی‌های بدیع هم‌اکنون نمودار است. خصوصیات نقشه‌ای که در این رضوان آغاز خواهد شد در پیامی که به کنفرانس مشاورین در جلسه افتتاحیه آن ابلاغ نمودیم و همان روز به محافل روحانی ملی عالم ارسال گردید، ترسیم شده است. امیدواریم که شما عزیزان موفق شوید مندرجات آن را به همراه پیام رضوان ۲۰۱۰ در جلسات مختلف - در سطح ملی، منطقه‌ای یا محدوده جغرافیائی، در جوامع محلی، در محله‌ها و دهکده‌ها و یا در منازل - با دقت مطالعه نمایید. اطمینان داریم که با مشارکت در مشورت‌های مختلف درباره نقشه، درک عمیق‌تری از آن کسب خواهید نمود و با آگاهی از قوای روحانیه‌ای که حامی و پشتیبان شما است، عزم خود را جزم کرده اجرای این مشروع جهانی را وجهه همت خود ساخته، مسئولیت شخصی خویش خواهید شمرد و در جهت سعادت عالم انسانی آن‌گونه تلاش خواهید کرد که در راه رفاه عزیزان خود می‌کوشید. موجب سرور موفور این مشتاقان است که فوج عظیمی از نفوس در سراسر عالم بهائی آماده‌اند تا به این چنین موهبتی فائز گردند اما آنچه بیش از این موجب خرسندی این جمع می‌گردد آن است که به یقین مبین می‌دانیم که ظرف پنج سال آینده

پیروزی‌هایی به دست جوانان و بزرگسالان، زنان و مردانی حاصل خواهد شد که چه بسا در حال حاضر از ظهور حضرت بهاءالله به کلی بی‌اطلاعند و از "نیروی اجتماع سازی" امر مبارکش بی‌خبرند، زیرا شما وسیله‌ای مؤثر و قدرت‌مند برای توان‌دهی روحانی به توده‌های بشری در اختیار دارید که آنها را قادر می‌سازد تا زمام سرنوشت خود را در دست گیرند، وسیله‌ای که در بوتهٔ تجربه گداخته شده است. شما عزیزان البته به صلاهی مهیمن حضرت بهاءالله نیز واقفید و آن را به گوش دل و جان شنیده‌اید که می‌فرمایند:

"منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز، پیر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم."

در ادعیهٔ خود به یاد فرد فرد شما عزیزان هستیم.

بیت العدل اعظم



## دستخط های بیت العدل اعظم

ترجمه پیام مورخ ۱۲ آوریل ۲۰۱۱  
خطاب به محافل روحانی ملی

محافل روحانی ملی در سراسر عالم ملاحظه فرمایند  
دوستان عزیز و محبوب،

در نهایت سرور، اختتام مجهودات تعمیر و مرمت بنای رفیع البیان مقام مقدس اعلی را به اطلاع شما عزیزان می‌رسانیم. این مجهود مهم‌ترین پروژه از سلسله پروژه‌های انجام شده طی سال‌های اخیر در ارض اقدس بود، از جمله نوسازی و مرمت درونی و برونی بنای دارالآثار بین‌المللی، بازسازی باغ رضوان، ابتیاع املاک وسیع در بهجی و احداث خیابانی عریض و مشجر جهت ورود از طریق درب شمالی، و تنظیم ربع دایره شمال غربی در جوار روضه مبارکه که تکمیل دایره کامل باغ‌های حول آن مرقد منور را به دنبال خواهد داشت. همه این موفقیت‌ها بر دست‌آوردهای بی‌شمار دیگری می‌افزاید که آن را، در این لحظات اختتام مشروع عظیمی که عالم بهائی در طی پنج سال گذشته به آن مشغول بوده است، ارج می‌نهم.

امروز "ملکه کرمل" که در بیشتر دوران پروژه از دید عموم پنهان بود، نقاب از رخ برافکنده، بار دیگر بر فراز کوه خدا "به تاج ذهبی متوج" و در نهایت حُسن و جمال جلوه‌گر است. مرمت این بنای شکوهمند به دنباله سه سال تدارک و آمادگی قبلی آغاز شد، شامل مطالعات وسیع و پُردامنه‌ای جهت بررسی وضعیت ساختمان، تجزیه و تحلیل اثرات عوامل طبیعی بر آن و تصمیم‌گیری لازم درباره رویکردها و مصالح مناسب جهت نوسازی به نحوی که هم اصالت طرح اولیه

محفوظ بماند و هم در مقابل فرسایش ناشی از گذشت زمان، مقاومت نماید. جزئیات متعدّد و بی‌شمار هر قسمتی از این بنا، از سرمناره زerkوبی که زینت‌بخش قبه ذهبی است گرفته تا ستون‌های رواق اطراف ساختمان، مورد بررسی متخصصین کارآزموده و گروه بزرگی از داوطلبان خدوم از اطراف و اکناف عالم قرار گرفت، نفوسی که با عشق و علاقه وافر، دقت و مراقبت سرشار و توجه خاص نسبت به تقدس وظیفه‌ای که در پیش داشتند، در کنار هم به انجام این خدمت قائم بودند.

استحکام تمامی ساختمان به منظور دوام بیشتر و مقاومت در مقابل زمین لرزه، یکی از جنبه‌های مهم این اقدام عظیم بود. برای حفاظت این بنای مقدس از ریزش صخره، دیوارهای حائل در ناحیه پشت مقام مرمت شده و متجاوز از ۱۲۰ قلاب فولادین در کوه تعبیه گردیده است. ترمیم نمای خارجی ساختمان مستلزم رویکردی منظم در مرمت سنگ‌کاری‌ها و در همه تزیینات ظریف و پیچیده آن بود. نرده‌های آهنی زینتی که در بالای سقف بنای هشت ضلعی قرار دارد، تعمیر و مجدداً جلا و صیقل داده شده است. دقیقاً ۱۱،۷۹۰ عدد کاشی مذهب که در ده‌ها شکل و اندازه مختلف با دقت طرح‌ریزی و ساخته شده بر روی گنبد که با مراقبت کامل مرمت و مستحکم گشته نصب گردیده است و اکنون با شکوه و جلال فراوان می‌درخشد. سه اطاقی که حضرت ولیّ محبوب امرالله به ضلع جنوبی ساختمان اصلی ضریح مقدس که با رنج فراوان به دست حضرت عبدالبهاء بنا گردیده بود اضافه نمودند، تعمیر و ترتیب یافته، برای زیارت زائرین آماده گشته است.

در بامداد امروز این مشتاقان در اطاق میانی این سه اطاق اجتماع نموده در مقابل آن مقرّ اعزّ اسنی که ثربت مقدس حضرت ربّ اعلیّ مبشر جمال ابهی را در آغوش خود گرامی می‌دارد، برای ادای شکر و سپاس، دست به دعا برداشتیم.

بیت العدل اعظم

ترجمه‌ای از پیام بیت‌العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان جهان

رضوان ۲۰۱۱ میلادی، ۱۶۸ بدیع

ستاینندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند

دوستان عزیز و محبوب،

در آغاز این ایام خجسته، مشاهده درخشش مجدد قبه ذهبی مقام منبع اعلی، تاج و هاج آن بنای مقدس، دیدگان این مشتاقان را روشن و منور ساخته است. این بنای رفیع البنیان بار دیگر با آن تالو ملکوتی که منظور نظر حضرت ولی محبوب امرالله بود، روز و شب بر زمین و دریا و آسمان می‌درخشد و بیانگر عظمت و علو مقام نفس مقدسی است که رمس مظهرش را در آغوش خود ارج می‌نهد.

این لحظات پُرسرور با اختتام مرحله فرخنده‌ای در پیشرفت نقشه ملکوتی مصادف است. تنها یک دهه به پایان اولین قرن عصر تکوین باقی مانده است، اولین صدهای که در ظل ممدود الواح و صایای مبارکه حضرت عبدالبهاء سپری خواهد شد. نقشه پنج ساله‌ای که اکنون به پایان رسیده، نقشه دیگری را به دنبال دارد که خصوصیات آن موضوع مطالعات گسترده‌ای در سراسر عالم بهائی بوده است. پاسخ احباء به پیام صادره خطاب به کنفرانس هیئت‌های مشاورین قاره‌ای و نیز به پیام رضوان دوازده ماه پیش، به راستی موجب رضایت خاطر این جمع است. یاران الهی که به درک و فهم محدود حاصله از یک بار مطالعه قانع نبوده‌اند، این پیام‌ها را بارها فرداً و جمعاً، در جلسات رسمی و گردهم‌آیی‌های خودجوش مرور نموده‌اند و بر اثر مشارکت فعال در برنامه‌های رشد که در محدوده‌های جغرافیایی در دست اجرا است به درک غنی‌تری نائل شده‌اند. بدین ترتیب، ظرف چند ماه، جامعه بهائی در سراسر جهان آنچه را برای آغاز موفقیّت‌آمیز دهه آینده نیاز دارد، آگاهانه کسب نموده است.

در طی همین مدت، موجی از تحولات سیاسی و پریشانی اقتصادی در

قارّات مختلف، دولت‌ها و ملت‌ها را آشفته ساخته و جوامعی را به آستانه انقلاب و در مواردی به ماورای آن سوق داده است. رهبران دریافته‌اند که برای تضمین امنیت، نه ثروت کفایت کند و نه تسلیحات مدد رسانند. هر جا که خواسته‌های مردم برآورده نشده، خشم عمومی شعله‌ور گشته است. عبرت‌انگیز است بیان مهیمن جمال قدم که حکمرانان را در رابطه با مردم خود متنبه ساخته می‌فرمایند: "أنهم خزائنکم ایاکم ان تحکموا علیهم بما لا حکم به الله و ایاکم ان تسلّموها بأیدی السّارقین." ولی هرچقدر اشتیاق مردم برای ایجاد تغییر، جذّاب و مسحورکننده باشد، باید آگاه بود که قوایی وجود دارد که به خاطر منافع شخصی مسیر وقایع را زیرکانه منحرف می‌سازد. البته مادامی که علاج مفید طیب الهی نادیده گرفته شود، رنج و عذاب این عصر هم‌چنان ادامه یافته، عمیق‌تر خواهد شد. امروز هر ناظر دلسوزی بی‌درنگ فروپاشی شتابنده و نامنظم ولی بی‌امانِ نظم عالم را که شدیداً نارسا و اسفبار است، تصدیق می‌نماید.

ولی در مقابل این فروپاشی، نیروی سازنده‌ای نیز مشهود است که به فرموده حضرت ولیّ امرالله مرتبط با "دیانت نوپای حضرت بهاءالله" بوده "مبشّر" نظمی جهانی و بدیع است که امر بهائی باید آن را نهایتاً تأسیس نماید. اثرات غیرمستقیم این نیروی سازنده را می‌توان در فوران احساسات بخصوص در میان نسل جوان مشاهده نمود، احساساتی که از اشتیاق به مشارکت در فرایند پیشرفت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. موهبتی که شامل حال پیروان جمال قدم شده آن است که این اشتیاقی که در سراسر عالم بی‌وقفه از روح انسانی سرچشمه می‌گیرد، قادر است در مجهوداتی که جامعه بهائی به منظور ایجاد توانمندی جهت اقدام مؤثر در بین مردم متنوع جهان انجام می‌دهد، جلوه‌ای چنین سازنده داشته باشد. کدام موهبتی است که با این برابری نماید؟

برای کسب بصیرت در این کار، شایسته چنان است که هر مؤمن مخلص توجّه به حضرت عبدالبهاء نماید، شخصیت عظیم‌الشّانی که امسال صدمین سال "اسفار تاریخی" حضرتش را به کشور مصر و جهان غرب گرامی

می‌داریم. آن طلعت نورا به نحوی خستگی‌ناپذیر در هر فضای اجتماعی - منازل و نوان‌خانه‌ها، در کلیساها و کنائس، در پارک‌ها و میادین عمومی، در قطارها و کشتی‌ها، در باشگاه‌ها و انجمن‌ها و در مدارس و دانشگاه‌ها - به ابلاغ و انتشار تعالیم مبارک اقدام نمود و با قاطعیت کامل ولی با شیوه‌ای بی‌نهایت آرام و متین، به دفاع از حقایق پرداخته اصول و مبادی الهیه را برطبق مقتضیات این عصر تشریح فرمود. آن حضرت بدون ادنی فرق و تمایزی و به مقتضای نیاز افراد، برای همگان - اولیای امور، دانشمندان، کارگران، کودکان، والدین، تبعیدشدگان، فعالان اجتماعی، روحانیون و شکاکون - بیک محبت، سرچشمه حکمت و مایه تسلی و راحت بود. هم‌چنان که قلوب‌شان را به اهتزاز می‌آورد، فرضیات‌شان را زیر سؤال برده به دیدگاه‌شان جهت جدیدی می‌بخشید و آگاهی آنان را وسعت داده، قوایشان را در مصالح عالم انسانی متمرکز می‌ساخت. هیکل اطهر قولاً و عملاً، چنان همگان را مورد محبت و شفقت و جود و کرم خود قرار می‌داد که قلوب به کلی تقلیب می‌شد و هیچ‌کس از حضور مبارک محروم بازمی‌گشت. امید و طید این جمع آن است که در طی این دوران بزرگداشت صدمین سال آن اسفار تاریخی، یادآوری مکرر وقایع حیات بی‌نظیر آن هیکل بقا روح جدیدی به قلوب ستاینندگان صادق حضرتش بخشد. پس مثل اعلای مولای حنون را نصب‌العین خود سازید و آن را در پی‌گیری اهداف نقشه‌راهنمای خویش قرار دهید.

در آغاز اولین نقشه جهانی جامعه بهائی، حضرت ولی امرالله با لحنی قاطع، مراحل متوالی ظهور انوار الهی را توصیف فرمودند که چگونه در سیاه‌چال طهران تجلی نمود و سپس در سراج امر الهی در بغداد برافروخت و به کشورهای آسیا و افریقا انتشار یافت و در حالی که با اشراقی اشد در ادرنه و عکا شعله‌ور بود، اشعه آن از فراز دریاها به دیگر قارات عالم رسید و چگونه مآلاً به تدریج در تمامی کشورها و سرزمین‌های جهان فروزان خواهد گشت. هیکل مبارک قسمت نهایی این فرایند را "نفوذ انوار امر الهی ... در جمیع اقطار باقی‌مانده کره ارض"

توصیف نموده و از آن به عنوان:

”مرحله‌ای که در آن تجلیات امر مظفر و منصور الهی در نهایت قدرت و عظمت تمامی کره ارض را اشباع و احاطه خواهد نمود.“

یاد فرموده‌اند. هرچند راه درازی تا تحقق این هدف در پیش است، ولی هم‌اکنون این نور در بسیاری از مناطق عالم به شدت تابان گشته است، در بعضی از کشورها در تمام محدوده‌های جغرافیایی می‌درخشد، و در سرزمینی که اولین شعله این نار موقده لایطفی طالع شد، علی‌رغم تلاش در فرو نشانیدن آن، هم‌چنان می‌درخشد. در سایر ممالک با اشتعال شمع ایمان به ید قدرت الهی در قلوب مستعد افراد یکی بعد از دیگری، این نور قدسی در محله‌ها و دهکده‌های ملل گوناگون مستمراً می‌تابد، مکالمات هدف‌مند در هر سطحی از تعامل بشری را منور می‌سازد و بر اقدامات بی‌شماری در جهت رفاه مردم پرتو می‌افکند. این است آن نور الهی که چون پرتوی نورانی در مقابل ظلمت، دائماً از وجود هر مؤمن باوفا، هر جامعه پویا و هر محفل روحانی آراسته به حب و ولا ساطع می‌گردد.

در اعتاب مقدسه علیا به کمال تضرع و ابتهال دعا می‌کنیم که هریک از شما حاملان این شعله جاودانی در مساعی خود برای اشتعال بارقه ایمان در قلوب دیگران، مشمول تأییدات لاریبیه جمال قدم گردید.

بیت العدل اعظم



## معهد اعلی

جناب فرهمند مقبلین (الهام)

ای زمین روی تو گلشن، عالم بالاست این  
چشم تاریک تو روشن، مَعهدِ اعلیست این  
در دلِ کوهِ خدا، وان شعلهٔ عالم‌فروز  
غرفهٔ باغ جنان، یا رفرفِ اسماست این  
پرتو روی بها، می‌تابد از ایوانِ او  
محفل لاهوتیان، یا جنتِ ابهاست این  
از دَر و بامش عیان، ایمان و انسان‌دوستی  
جلوه‌گاهِ روشنِ هر عشقِ ناپیداست این  
بر رُخِ خوبانِ گیتی، خالِ بی‌همتای حُسن  
در حریمِ سبزِ بُستان، نوگلِ زیباست این  
نَه فرشته، نَه ستاره، نَه گلِ مهر و وفا  
احتفالِ نیکمردان، ساحتِ نوراست این  
بی‌دلان را باخبر کن از یمین و از یَسار  
منزلِ امیدواران، خانهٔ دلهاست این  
نیست از هر خواهش و هر آرزو خالی دلی  
خواهشِ دیرین ما و آرزوی ماست این  
وصف جانان چون شنید، از جان ز خود (الهام) رفت  
عاشقی شوریده دل، یا بلبلی شیدا است این؟

## مقام حضرت بهاء الله

جناب دکتر م. مشرف زاده

دنباله مطالب پیشین

خلاصه الکلام آنست که اگر در آثار مبارکه انبیاء قبل و یا این دور مقدّس بیاناتی که احیاناً موجب سوء تفاهم ادعای خدائی می گردد مشاهده شد و یا باصطلاح آیاتی که بوی خدائی می دهد زیارت شد، بایستی بلافاصله باین حقیقت متوجه گردید که اینگونه بیانات مستقیماً صادره از حق است و نازل کنندگان آن در مقام فنای فی الله و نیستی بحت بات هستند و آنچه استاد ازل گفت بگو می گویند. چه خوش گفته نعیم اعلی الله مقامه:

روح قدس مهیمن قادر	واحد است آن و از اَحَد صادر
ازلی اللّقا من الاول	ابدیّ البقا الی الآخر
نور قهّار او بشدت و ضعف	در مظاهر چو میشود ظاهر
آن شدیدالقوای ذومرّه	میزند صیحه انالقاهر
که منم آخر و منم اول	هم منم ناهی و منم آمر
هم عظیم التکال و هم راحم	هم شدیدالعقاب و هم غافر
این تجلّی بوحدت و رجعت	در همه انبیا بود سائر
گفت عیسی ز جسم فایده نیست	تو بروح القدس مشو کافر
در همه انبیا همین نور است	کفر بر نور غیر مغفور است

## ۹ - مقام عبودیت

می‌توان گفت انبیاء الهی را دو لحن کلام و دو خطاب است، یکی خطاب به خلق که صادره از مظهر الوهیت و حاوی احکام و تعالیم، اوامر و نواهی، بشارات و انذارات و خطابات است و دیگر خطاب بحق که شامل ادعیه و مناجات و اظهار عبودیت صرفه و بخته است.

در این دور مبارک آثار و بیاناتی که جنبه عبودیت صرفه در پیشگاه حضرت احدیت دارد بقدری زیاد است که فی الحقیقه از حدّ احصاء خارج است. ذیلاً چند فقره بطور نمونه ذکر می‌گردد:

”شهادت می‌دهم بوحدانیت تو و فردانیت تو و بخشش‌های قدیم و جدید تو. توئی آن کریمی که امطار سبحان سماء رحمت بر شریف و وضع باریده و اشراقات انوار بخشش بر عاصی و مطیع تابیده. ای رحیمی که ساذج رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف. از تو سؤال می‌نمائیم فضل قدیمت را می‌طلبیم و جود جدیدت را می‌جوئیم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات ایامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و انت‌الغنی‌الغالب‌القدیر“ (مجموعه مناجات - ص ۱۴۰)

و باز می‌فرماید:

”اگر گویم به بصر درائی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر بگویم به قلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود و اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ای و

اگر گویم غیرمعروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیرمعروف مانی...  
 شهادت می‌دهم که ساعت جلال قدست از عرفان غیرمقدس بوده و بساط جلال  
 انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود. به کینونت خود معروفی و به ذاتیت  
 خود موصوف ...” (مجموعه الواح چاپ مصر - ص ۲۱۰)

در مناجاتی می‌فرماید:

”چقدر بعید است که این ذره ناچیز به گُنه عرفان تو راه یابد و چه  
 بی‌فایده است جهد و کوشش من برای ادراک عظمت صنّع تو که مظهر قوه  
 خلاقیت تو است.“ (ترجمه) (نقل از جزوه دور بهائی - ص ۲۶)

در مناجاتی به خطّ مبارک چنین زیارت می‌کنیم:

”ای خدای من چون خود را بتو منسوب بینم فریاد آنی انالله برآرم و  
 چون به خویش نگرم خود را از خاک پست تر یابم.“ (ترجمه)

(دور بهائی - ص ۲۶)

## ۱۰ - آیا حضرت بهاءالله را خدا می‌دانیم؟

استغفرالله استغفرالله نه، ابداً این وصله‌ایست که بدخواهان و معاندین  
 بما می‌چسبانند و نسبت دروغی است که آنها بما می‌بندند. ما حضرت بهاءالله را  
 مظهر ظهور کلی الهی و نماینده خدا مابین مردمان جهان می‌دانیم. امر او امر  
 خدا است، احکام او احکام خدا است، کتاب و آثار مبارکه او از جانب خدا  
 است ولی شخص بهاءالله خدا نیست استغفرالله من ذلک:

حضرت ولی عزیز امرالله این موضوع اساسی را بدین‌طریق تبیین

می فرمایند:

”از جمله عقاید اساسیه اهل بها که باید همواره مورد توجّه بوده و به هیچوجه از آن انحراف حاصل نگردد آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهر گشته، یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است.“ (دور بهائی - ص ۲۷)

باز می فرماید:

”ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید به هیچوجه به خطا تعبیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد. زیرا برطبق معتقدات اهل بها هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهرالجواهر متمایز است، و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و اولوهیت مظاهر مقدّسه اش مورد ستایش اهل ارض است، هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بروفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می گردد.“

در خاتمه اشعار زیر را از جناب نعیم زیب این مقاله می نماید:

مطلع ذات کبریاء است بهاء	مظهر آیت لقاء است بهاء
نیک اگر بنگری بکلّ کتب	مقصد کلّ انبیاء است بهاء
آنچه ذکر لقااست در قرآن	زابتدا تا بانتهاست بهاء

معنی آیه و اشرف الی  
سرّ طه حقیقت یس  
از یقوم ربّهم شد فاش  
الغرض بعد سته ایام  
اسم اعظم که اولین اسم است

ارض من نور ربهاست بهاء  
نوروالشمس والضحی است بهاء  
مرجع کلّ ماسوی است بهاء  
فعلی العرش استوی است بهاء  
در دعای سحر بهاء است بها

کاؤلش اسم طلعت ابهی است

وآخرش نام حضرت اعلی است

انتهی

در روضه عشق چون پستی گوئیم  
باید که هزار جان فدا می گوئیم

صدخه گلچه باشد امی دوست مکن  
آورده نثار خاک پستی گوئیم

# حضرت شوقی افندی

## خاطرات جناب دکتر یوگو جیاگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)

ادامه مطالب پیشین

### قصر بهجی

قصر علیه تحیه و سلام  
 نسرت علیه جمالها الایام  
 فیه العجائب الغرائب نوعت  
 فتحیرت فی وصفها الاقلام

این دو بیت به عربی بر روی یک صفحه مرمری حک شده و بالای درب ورودی قصر بهجی نصب شده است. این ساختمان با ابهت که قبلاً به اسم قصر UDI KAMMAR مشهور بود، در جلگه عکا برای یک سوریه‌ای پولداری با مخارج هنگفتی ساخته شده بود و دو سال پس از ورود حضرت بهاءالله باین شهر زندانی، زمانی که رنج‌های حضرت بهاءالله به اوج خود رسیده بود، ساختمانش تکمیل گردید. باور کردنی نیست که سازنده ساختمان، هرکسی که بود و هر آنچه هدف و تصورش بود، ناآگاه پیشگوئی طرح وقایع آینده را که در این قصر پیش خواهد آمد، آشکار کرده است. در حالی که جمالبارک از فقدان ناگهانی و دردناک فرزند محبوبشان، میرزا مهدی "غُصن اطهر" رنج می‌بردند، دست تقدیر در حال تهیه یک مسکنی، محلی که عظمت و اقتدار و شکوه آنحضرت در کمال خود ظاهر خواهد گردید، بود. آن حضرت قصر بهجی را، مسکن عالی و ممتاز توصیف کرده‌اند، و همچنین فرموده‌اند، نقطه‌ای که خداوند آن را به عالی‌ترین تصور بشریت مقدر فرمود.

بعثت شیوع یک بیماری مسری و همه گیر، صاحب قصر و خانواده اش از قصر فرار کرده، و هرگز به آنجا باز نگشتند. قصر بهجی در وهله اول برای مسکن حضرت بهاءالله اجاره شد و سپس خریداری گردید و بدین ترتیب پس از ۱۲ سال محبوس بودن در محدوده شهر زندانی عکا - و متعاقب آن دو سال اقامت در قصر مزرعه - درب های عظمت و اقتدار واقعی کاملاً باز شد، و همانطوری که حضرت عبدالهء بیان فرموده اند، در این قصر بهجی بود که پرفسور Edward Granville Browne خاورشناس از دانشگاه کمبریج، در اپریل ۱۸۹۰، چهار مصاحبه پی در پی با حضرت بهاءالله به او اعطاء گردید و این پرفسور نامی و سرشناس با فصاحت و بلاغت در جملاتی که افراد بهائی در سرتاسر عالم با آن آشنا هستند، مصاحبه خود را تشریح کرده است.

همانطوری که قبلاً در این خاطرات ذکر شده، پس از صعود حضرت بهاءالله، ناقضین و فامیلشان سکونت قصر بهجی را اختیار نمودند. حضرت ولی امرالله در دفعات مختلف از وضعیتی که بعداً در نتیجه این عمل رخ داد با من صحبت می کردند. در زمان صعود حضرت بهاءالله، بدیع الله ۱/۳ از سهم قصر بهجی را صاحب بود و ۲/۳ آن متعلق به حضرت عبدالهء بود، ولی بدیع الله فوراً سهم خود را به رئیس پلیس عکا فروخت، و سال ها پس از درگذشت این مرد، فامیلش به دمشق مهاجرت کردند و قسمتی از مالکیت قصر بهجی را در حدود سه دهه در اختیار داشتند، تا پس از صعود حضرت عبدالهء، هنگامی که حضرت ولی امرالله فوری اقدام لازمه را برای مالکیت ۱/۳ قصر بهجی بعمل آوردند. ولی متأسفانه بعثت دسیسه یکی از ناقضین که در آن زمان در اداره ثبت املاک عکا کار می کرد، باعث شد که فعالیت ها را خنثی کرد و اختلال در سعی و کوشش حضرت ولی امرالله برای خرید سهمی که در دست آنها بود، ایجاد نماید. این وضعیت در حدود چهار دهه تصاحب کامل قصر بهجی را مشکل و غیرعملی برای ایشان نمود. تا اینکه چند ماه قبل از صعود مبارک بود که موضوع مالکیت قصر بهجی برای امر کاملاً حل شد. در عرض آن سال ها دو چیز اتفاق

افتاد، که به آنحضرت امکان داد که کنترل ساختمان و مالکیت کامل قصر بهجی را بدست آورند. اولی ریزش قسمت اعظمی از سقف قصر بهجی بود و موضوع دوّم ناقضین کلید روضه مبارک را به زور از دست سرایدار مقام مبارک (که قبلاً ذکر عبدالقاسم، باغبان وفادار شده بود) گرفته بودند - و این کمک کرد به دخالت مسئولین حکومت فلسطین که حضرت ولی امرالله را رسماً بعنوان تنها مسئول و قیم و سرپرست مقامات می شناختند گردید.

ریختن سقف قصر بهجی مطلبی بود که حضرت ولی امرالله را خیلی ناراحت کرده بود؛ که چنین محلّ مقدّس و تاریخی به خرابی کشیده شود و باعث سلب آرامش فکری آنحضرت گردیده بود. هروقت که آنحضرت با فردی که مقیم قصر بهجی بود، که سردسته ناقضین بود، تماس می گرفتند تا وی را ترغیب کنند که تعمیرات لازمه را انجام دهد، در جواب می گفت که پول ندارد و هیچ کاری نمی تواند انجام دهد. تا اینکه حضرت ولی امرالله ابراز کردند که مایلند ساختمان را به حالت اولیه برگردانند، آنطوری که شایسته چنین مکان مقدّسی می باشد و پیشنهادی دادند که قبول شد. پس از اینکه ساکنین، قصر بهجی را تخلیه کردند، پس از مدّت ها مجدداً قصر بهجی بحالت اولیه کاملاً بازگشت، البته با هزینه زیاد، و از پرداخت مالیات هم معاف گردید، و همچنین جزء مقامات مقدّسه شناخته شد و کاملاً تحت مسئولیت و سرپرستی حضرت ولی امرالله قرار گرفت. هنگامی که افرادی که مقیم قصر بهجی بودند آنجا را ترک کردند، خرابی و ویرانی در همه جا بجا گذاشتند، و با خودشان هر آنچه که قابل حمل بود برداشتند، باستثناء یک شمعدان که در اطاقی که حضرت بهاءالله صعود کرده بودند، بجا گذاردند.

حضرت ولی امرالله با اشتیاق و شور و علاقه مندی، ساختمان را بحالت اصالت اولیه درآوردند و آن را برای یک محلّ زیارت و بازدید رسمی احبا آماده نمودند، محلّی که بهائیان هنگامی که مقامات مقدّسه را در مرکز دنیای بهائی زیارت می کنند، بتوانند دو شبی در آنجا بخوابند. آنحضرت شخصاً به جزئیات

رسیدگی نمودند. یادگاری‌ها، اشیاء تزئینی، نقاشی‌ها و عکس‌های دیگر، کتاب‌ها، پرده‌های قالیچه‌نما، قالی‌ها، چراغ‌ها و شمعدان‌ها، تمام با دست مبارک در مکان‌هایی که حال ما زیارت می‌کنیم، گذارده شده‌اند.

سال‌ها قبل من یک فرد شریفی را ملاقات کردم که نویسنده بعضی از نشریات در باستان‌شناسی و آرشیکتور در فلسطین بود، بمن گفت که "بدون تردید، قصر بهجی زیباترین ساختمان در مملکت فلسطین در نظر گرفته شده است." و من معتقدم که تابحال هیچ ساختمانی نظیر زیبایی کلاسیک این ساختمان ساخته نشده است. حضرت ولی امرالله هیچگونه مضایقه‌ای در سعی و کوشش برای بازگرداندن این قصر مقدس به رتبه متشخص موزه‌ای واقعی که در آن آثار، یادگارها، تصویرها و کتاب‌ها حفظ شده و در معرض نمایش گذارده شده‌اند، تا تمجید و تجلیل نمایند سرنوشت با عظمت این ساختمان را، همانطوری که نوشته روی مرمر در بالای درب ورودی نوید داده و در اول این فصل ذکر شده است.

همچنان که در مقام اعلی در کوه کرمل انجام داده شده بود، پس از صعود حضرت عبدالبهاء، روشنائی یا برق نیز بوسیله یک بهائی امریکائی، با یک ژنراتور کوچک در باغ داخلی نزدیک به درب دیوار غربی قصر بهجی نصب شد که در اولین زیارت من، ژنراتور هنوز در آنجا بود.

از اوائل انتصاب به مقام ولایت امر، حضرت شوقی افندی ایده درست کردن قصر بهجی را که هسته مرکزی و کانون عینی برای یادبودهای مظهر امر الهی در این جهان می‌باشد، در مغز خود پرورانده بودند، چیزی که در مذاهب دیگر به شدت مفقود می‌باشد. این یک چالش بزرگی بود برای آنحضرت، برای بحالت اولیه درآوردن و برگرداندن تار و پود ساختمان، به آنطوری که در زمان حضرت بهاءالله بوده است.

ادامه دارد

## حماسهٔ مکتب بهاء

جناب بدرالدین باستانی اعلیٰ الله مقامه

بزن بزن که چنگ ما به زخمه پر نوا شود  
 نوای جانفزای او ز خامشی رها شود  
 رها شود ز خامشی و نغمه نغمه ها شود  
 ز نغمه‌های نغز او سپهر پر صدا شود  
 صدای دلنواز آن به شش جهت فرا شود  
 فرا شود بدان صفت که گوش‌هوش وا شود  
 چو گوش هوش وا شود چه گویمت چها شود  
 به مکتب بها جهان قلمرو خدا شود

عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

بزن بزن که این زدن غریو صور میدمد  
 غریو صور ایزدی به دور و دور میدمد  
 به خفتگان بی خبر نشور و شور میدمد  
 صفیر رستخیز را در این قبور میدمد  
 به دهر از ستم نوان نشاط و سور میدمد  
 به آسمان قیرگون فروغ و نور میدمد  
 به سینهٔ بهائیان دم غرور میدمد  
 به مکتب بها است این که زخمه جانفزا شود

عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

ببر ببر که گنج ما به "غصب" پر گهر شود  
 نهال اقتصاد ما به قطع پر ثمر شود

بهشتی است این شجر که هرچه زاد هدر شود  
 بجای یک هزارها به میوه بارور شود  
 شنیده‌ئی که کیمیا به هرچه خورد زر شود  
 ندیده‌ئی تو پنجه‌ها که کیمیا اثر شود  
 چو کار نفس بندگی بود جهان دگر شود  
 فقیرها غنی شوند و سنگها گهر شود

به مکتب بها است این که کار کیمیا شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

توانگری ما بود به رأی کاروان ما  
 به رأی کاردان ما و سعی بازوان ما  
 دماغ ما و دست ما دو گنج شایگان ما  
 توغصب کن بپر بخور نواله های خوان ما  
 که رای و بازوان ماست خوان جاودان ما  
 توانگری ترا بود ز غارت توان ما  
 توانگری ما بود سرشته در روان ما

به مکتب بها است این که فقر خود غنا شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

چه مظهري تو دیده‌ئی بهای ذوالجلال را  
 بهای ذوالجلال را حقیقت کمال را  
 حقیقت کمال را صدیق بی همال را  
 که خود در اولین قدم نهاده جان و مال را  
 به جان خریده بهر حق شکنجه را وبال را  
 به مُلک بیزوال حق گشوده پرّ و بال را  
 رها نموده بر همج عوالم زوال را

به مکتب بها است این که مال و جان فدا شود

عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود  
 یتیم اگر ز بیکسی دم از برادری زند  
 فقیر گر ز مفلسی در برابری زند  
 ستمکش از ستمکشی صلاى داوری زند  
 بها نبود زین قبل که کوس برتری زند  
 ز اوج سروری بها دم از قلندری زند  
 غنای محض فقر را بتاج سروری زند  
 بقای صرف از فنا لوی مهتری زند

به مکتب بها است این که جلوه گر هُما شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود  
 خراب کن بیوت ما که خشت و گل فنا شود  
 که خانه بهائیان ز جان و دل بنا شود  
 ملاط جان و خشت دل قوام خانه‌ها شود  
 نگار "پرس و پیکرش" به "زیور" بلا شود  
 بلا به راه امر حق عنایت خدا شود  
 سموم آتش یقم نعم شود ضیاء شود  
 مقرّ عرش کبریا قلوب اصفیا شود

به مکتب بها است این که دردها دوا شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود  
 چه ملتى تو دیده‌ئى بهائى دلیر را  
 بهائى دلیر را به نور حق منیر را  
 ز هرچه هست کور و کر به چشم دل بصیر را  
 ز هرچه بود منقطع به حبل حق اسیر را  
 ز بند جسته اژدری که موش کرده شیر را

بکف نهاده جان و سر صلاى دار و گیر را  
 خریده در ولای حق به دیده زخم تیر را  
 به مکتب بها است این که جان و سر فدا شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود  
 بگش بگش که خون ما به جسم مرده جان شود  
 کهن درخت امر حق به خون ما جوان شود  
 ز قطره قطره خون ما جوانه‌ها عیان شود  
 ز هر جوانه شاخه‌ها به عرش پَر کشان شود  
 ستبر شاخه‌ها شود عظیم سایبان شود  
 ز هر کرانه ملتی به سوی آن روان شود  
 صلاى وحدت بشر درای کاروان شود

به مکتب بها فدا به صدق دل گوا شود  
 عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

گریستم گریستم به کشتگان گریستم  
 به پاک جان فدائیان جانفشان گریستم  
 به سینه‌های گرمشان به حُبشان گریستم  
 به دیده‌های سیرشان از این جهان گریستم  
 بدان قلوب مهربان مهربان گریستم  
 ز رشک آن دلاوران به سوز جان گریستم  
 به زنده ماندن خودم در این زمان گریستم  
 گریستم گریستم که هستیم فدا شود

عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود  
 جهان پر از بها شود جهان پر از بها شود

## کتاب مفاوضات و کتاب "محمد (ص) در تورات و انجیل"

جناب دکتر گیو خاوری

کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء بسال ۱۹۰۸ م. در شهر لیدن هلند به طبع رسید. مؤلف کتاب "محمد (ص) در تورات و انجیل" بطوری که مقدمه مترجم کتاب نشان می دهد در سال ۱۸۶۷ م. تولد یافته و در حدود سال ۱۹۳۹ در گذشته است<sup>۱</sup> لذا محتمل است کتاب مفاوضات را دیده باشد. وی اسقف بنیامین کلدانی نام داشته که پس از قبول اسلام نام عبدالاحد داود را برای خود اختیار کرده است و کتاب او که در سال ۱۹۷۵ م. انتشار یافته بوسیله فضل الله نیک آئین در سال ۱۳۶۱ خورشیدی به فارسی چاپ شده و مشخصات آن چنین است:

Mohammad in the Bible, By Bishop Beniamin Dawood,  
Kuala Lumpur, 1975

درباره این کتاب باید گفت همانطوری که حضرت عبدالبهاء از جمله، کتاب دانیال نبی را برای ارائه تحقق بشارات به ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاءالله از تورات اختیار فرمودند، پروفیسور عبدالاحد داود نیز همین کتاب را برای احراز تحقق بشارت به ظهور حضرت محمد از تورات برگزیده است و با اشاره به آیه ۵۷ سوره اعراف قرآن که می فرماید: "آنان که از فرستاده و پیامبر امی خدا پیروی کنند که نام و نشانش در تورات و انجیل خودشان مکتوبست..." می نویسد:

"... در فصل هفتم کتاب دانیال نبی... در پیشگوئی بی نظیر دانیال نبی رخدادهای تاریخی عظیم در یک دوره تقریباً هزار ساله که پی در پی حادث می شوند بصورت چهار هیولای هولناک و خطرناک در یک رؤیای پیامبرانه بر دانیال ظاهر می شوند! ... طوفان هائی چهارگانه از عالم بالا بر دریای عظیم تازیانه

می زدند و چهار جانور هیولامانند که با یکدیگر تفاوت فراوان داشتند از اعماق دریا به بیرون شتافتند. نخستین آنها هیولائی شیرمانند بود که بال‌هائی چون عقاب داشت ... جانور عجیب ثانوی به خرسی عظیم‌الجثه شباهت داشت که سه استخوان دنده در میان دندان‌ها داشت ... سومین هیولائی که از دریا برآمد ببری چهار سر بود که به چهار بال بزرگ مجهز بود، و بالاخره هیولای چهارم که از همه سهمگین‌تر و مهیب‌تر بود، هیولای خارق‌العاده‌ای بود که ده شاخ داشت و با دندان‌های بزرگ آهنینش همه چیز را می‌درید و می‌خورد، در آن هنگام که به این شاخ‌ها می‌نگریستم از میان شاخ‌های دهگانه، یک شاخ کوچک برخاست و چنان رویش کرد که سه‌تا از شاخ‌ها را از جا کند و ناگهان بر روی این شاخ کوچک یازدهم، دهان و چشمانی انسانی پدیدار شد و سخنان بزرگی علیه خدای متعال گفت، و در همان لحظات در قعر سماوات، رؤیائی از ابدیت دیدم که در میان نوری آتشگون، بر کرسی خود جلوس کرده بود که چرخ‌هائی از آتش سفید سوزان داشت. نهری عظیم از نور از برابرش می‌گذشت، هزاران هزار از موجودات قدوسی در خدمتش شتافته بودند. دیوان قضا افتتاح شد و کتاب‌ها گشوده شد و آنگاه تمام بدن جانور مهیب چهارم به آتش سوزان تسلیم شد ولی آن "شاخ کوچک کفرگو" را نگاه داشتند تا آنکه یک برناشا (پسر انسانی) را از میان ابرها به حضور ازلی آوردند که خداوند به او قدرت و عزت و حکومت ابدی عطا کرد. روح آشفته من که دانیالم به یکی از حاضران تقرّب جستّه حقیقت این رؤیای شگفت‌انگیز را مورد سؤال قرار داد و فرشته نیک محضر این رؤیا را چنان برایم تعبیر کرد که معانی آنها روشن شد که این چهار جانور هولناک، چهار پادشاه در زمین هستند..."<sup>۲</sup>

مؤلف پس از افزودن شرح حال دانیال نبی می‌نویسد: "... اکنون به تعبیر رؤیای دانیال نبی برمی‌گردیم. فرشته نیک محضر به روح دانیال خبر می‌دهد که هریک از هیولاهای اربعه، یک پادشاه بزرگ یا یک امپراتوری است. شیر چهارسر بالدار، مظهر امپراتوری کلدانیان است ... خرس نماینده امپراتوری ماد و

پارس است که قلمرو فرمانروائی خود را به دریای آدریاتیک و حبشه رساند... سومین هیولا که بسان ببر جهش‌های سریع و خطرناک می‌کرد، نمودار تاخت و تازهای پیروزمندانه اسکندر مقدونی است... و بالاخره فرشته نیک محضر معبر درباره هیولای چهارم که مهیب‌تر از همه جانوران عجیب الخلقه پیشین است، توضیحات دقیق‌تری می‌دهد... و تردیدی باقی نمی‌گذارد که منظور از آن امپراتوری روم است. شاخ‌های دهگانه، امپراتوران دهگانه روم هستند که مسیحیان اولیه و مؤمنین خدا را دسته دسته شکنجه و کشتار کردند... این جانوران خونخوار در قرون اول و دوم و سوم میلادی چه بلاهائی بر سر مسیحیان موحّد آوردند... دوران‌هایی که ده بار آزار و کشتار Ten Persecutions نام گرفته... شاخ کوچک پس از ادوار ده بار آزار و کشتار در طول حکومت امپراتوران روم ظاهر می‌شود. در آن زمان امپراتوری روم تحت مهمیز چهار رقیب نیرومند که قسطنطین یکی از آنها بود دست و پا می‌زد... سه تن از رقبا مُردند یا در جنگ با قسطنطین به زمین افتادند و قسطنطین در مقام امپراتور و حاکم مایشاء امپراتوری پهناور روم قرار گرفت... و شاخ کوچک کفرگوی بر سر هیولای چهارم کسی جز قسطنطین "کبیر" نیست... (صص ۶۱-۶۳)

نویسنده پس از تعبیر شاخ کوچک کفرگو از پیدایش برناشا (پسر انسان) و به قدرت رسیدن او یاد می‌کند که در آیه ذکری از آن نیست، بلکه سخن از دادن سلطنت به "قوم مقدسان حضرت اعلی" در میانست که "ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود." (کتاب دانیال فصل ۷ آیه ۲۸) ولی مؤلف از عبارت "زمانی و دو زمان و نصف زمان" که در آیه ۲۵ آمده و چنانکه خواهیم دید در مفاوضات بوضوح در موضع دیگری مورد تعبیر قرار گرفته ذکری نمی‌کند و تعبیری از آن بعمل نمی‌آورد تا دچار مشکل نشود. باری حضرت عبدالبهاء درباره آیه ششم و هفتم از فصل ۱۲ کتاب دانیال که عبارت مزبور مجدداً پس از آیات مندرج در فصل هفتم مورد استناد

مؤلف نیز آمده است. با نقل جمله یک زمان و دو زمان و نصف زمان می فرماید: "هر روز آب یک سال است و هر سال عبارت از دوازده ماه است، پس سه سال و نیم چهل و دو ماه می شود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدس عبارت از یکسال است<sup>۳</sup> و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمد، تاریخ اسلامی حضرت اعلیٰ مبشر جمال مبارک ظاهر شد ... (به نقل از مفاوضات چاپ سنه ۱۹۰۸ م. قسم اول صفحه ۳۴).

قبلاً احتمال داده شد که مؤلف ممکن است کتاب مفاوضات را دیده باشد که با الهام از آن ظهور چهار پادشاه را مورد تعبیر قرار داده است، زیرا در "مفاوضات" درباره "وحش" مندرج در "مکاشفات یوحنا" می فرمایند: (مقصد از این وحش بنی امیه است "صفحه ۴۰" و در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است: "علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد، زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است." این زن آن عروس است که شریعه الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر وزیر قدم دارد دو دولت است که در ظلّ آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس (ایران) آفتابست و علامت دولت عثمانی (ترکیه) هلال است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظلّ شریعه الله است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند ... و بعد می فرماید "و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد برمی آورد" یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد ... تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد، یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کامل است ... و مقصود از این ولد حضرت اعلیٰ و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود ... ولی از تسلط اژدها نزد خدا ربوده شد بعد از ۱۲۶۰ روز اژدها محو شد، آن زاده شریعه الله موعود ظاهر گشت "و اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سروده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده بر زمین ریخت." آن اژدها بنی امیه است که مستولی بر شریعت

محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنی امیه بر آن استیلا یافتند ... و ده شاخ عبارت از ده اسم از ملوک بنی امیه است ... اوّل ابی سفیان است و آخر مروان ... "صفحه ۵۳ و ۵۴" مفاوضات

## توضیحات

<sup>۱</sup> - مترجم درباره مؤلف کتاب می نویسد: "... چنانکه از نتایج پژوهش‌ها و آثار مؤلف آشکار است بر زبان‌های عبری آرامی (سریانی) لاتینی و یونانی، ارمنی و عربی تسلط داشته و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و فارسی و ترکی و آرامی مقاله و کتاب نوشته است. (صفحه ۵ مقدمه مترجم)

<sup>۲</sup> - مترجم ضمن تعیین آیات کتاب دانیال نبی (فصل ۷ آیات ۱۷ - ۱) درباره ترجمه‌های فارسی تورات می نویسد "مترجمین فارسی تورات که من در اختیار داشتم مطالب را به سبک فارسی غربی ترجمه کرده‌اند که نه دستور زبانش به فارسی می ماند نه انتخاب کلمات و عباراتش، و اصولاً در بسیاری موارد لایق‌ر و لا یفهم است. بنابراین ملخص داستان رؤیای دانیال نبی را با استفاده از نسخ تورات به زبان‌های دیگر به همان نحوی که نویسنده نقل کرده و بدون اینکه تصرفی در معانی شود خود ترجمه کردم."

نظر مترجم درباره ترجمه تورات و انجیل، یادآور بیان حضرت عبدالبهاء است که به دکتر یونس خان فرموده بودند: "ملفت باش مثل انجیل و تورات (یعنی به آن بدی) ترجمه نکنی" (کتاب خاطرات ۸ ساله - شش ماه زندگی در حیفا - صفحه ۱۵۰ چاپ کلمات پرس)

<sup>۳</sup> - بیان مبارک که "هر روز در کتاب مقدس عبارت از یک سال است" اشاره به کتاب حزقیال در تورات است که در باب ۴ آیه ۶ چنین می خوانیم: "... چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را بجهت سالی برای تو قرار داده‌ام." که باین تقدیر یک

ادامه در صفحه ۶۹

## دختر شیراز - مبلغ کوچولوی بهائی

به مناسبت شهادت مونا محمودنژاد فیلم‌ها تهیه شده، نمایشنامه‌ها بوجود آمده، مقالات متعددی در روزنامه‌های جهان انتشار یافته و ... اشعار زیادی سروده شده، بجاست اکنون که ۲۸ سال از شهادت این اسطوره تاریخ می‌گذرد، باری دیگر از نوشته و گفتاری دیگر، از شاعری گمنام در این اوراق خاطره‌نویسی گردد. هرچند تاریخ مهیج امر الهی مشحون از ایثار و فداکاری و جانبازی است و درخت جوان و تنومند این آئین از خون‌های پاک و مقدس شهادتی آبیاری شد که الی الابد در تاریخ ثبت خواهد شد. سراینده شعر "دختر شیراز" انسانی است خاضع و فروتن، طبعی حساس و دلی شوریده دارد. در سال‌های اول انقلاب طعم تلخ زندان را چشید و چراغ کم فروغ احساسش چون خورشیدی فروزان و ماهی تابان در آسمان وجودش چنان پرتوافشانی کرد که خود نیز متحیر گردید.

او می‌گوید: "اولین شعرم را در زندان با نام "سروش" اولین فرزندم سرودم. تشویق دوستان و ناگواری‌های دوران مرا راه انداخت، به مناسبت وقایع مختلف اجتماعی اشعاری می‌سرودم و برای محرمان دل می‌خواندم تا اینکه جزوه‌ای فراهم آمد. سال‌ها این جزوه مکتوم بود و جز در ساحت فتواد و محضر یاران قدیم گشوده نمی‌شد. اما حال تصمیم به نشر آن گرفته‌ام، زیرا می‌بینم از شمع وجودم بسی نمانده، دیگر چه فرق می‌کند که این شعله کم‌رنگ با باد اجل خاموش شود، یا بفتوای حضرت اجل!"

سراینده شعر "دختر شیراز" از طبع پاک و گهربارش چند صد غزل شورانگیز و روح‌نواز و عرفانی بظهور رسیده که انسان را با بال‌های عرش‌آسای خود به عوالم ملکوت می‌برد و با زیباترین و نشئه‌انگیزترین احساسات آشنا

می سازد و بر آلام دل رنجوران و غم‌زدگان، مرهم می‌نهد و روزگاران سخت دردمندان را آرامش می‌بخشد. او در جلد دوم کتاب خود که «بنفشه‌زار محبت» نام نهاده می‌گوید:

«شعر بیان احساس است و تصویر زیبایی‌ها، همانگونه که دامن طبیعت جلوه‌گاه جمال و زیبایی است، روان آدمی نیز گنجینه سرشار زیبایی‌هاست. وقتی زلزله حوادث بر این گنجینه بتازد، جواهرش نمودار می‌گردد و جلوه بر آفاق می‌کند. در تاریخ، نفوس پاک و مقدسی را مشاهده می‌کنیم که جفا می‌بینند و دست از وفا بر نمی‌دارند، جان می‌دهند و ایمان نمی‌دهند و این تجلی گوهرهای تابناک گنجینه روح انسانی است که هر دیده بینائی را به تحسین و ستایش وا می‌دارد و قلب هر هنرمند را به اهتزاز می‌آورد. جزوه حاضر کوششی است در ثبت این درخشش‌ها و زیبایی‌ها.»

و اما در مورد شهادت مونا محمودنژاد، دختر شیراز، باید اذعان نمود قلمی نیست که در رثای وی ناله‌ها سر نداده باشد و چشمانی نیست که پُر خون نشده باشد. حال چگونه ممکن است این قلم ناتوان و دل دردمند بتواند عظمت، بلند منشی و ایمان و رشادت حیرت‌انگیز این نوجوان، این غنچه ناشکفته گلستان الهی را به تصویر کشاند.

فریاد و فغان در تنگناهای تاریک و مخوف که یاد چهره زیبایش بر صفحه قلب مجروح مادر رنجور و دردمندش نقش می‌بندد و در هر لحظه‌ای از لحظات قلب آن مادر پریشان‌حال از این واقعه هولناک گوئیا قصد خروج از آن قفسه تاریک و تنگ را دارد.

مونا دختری با چشمان سبز و دلریا، وقار و متانتی خاص داشت. خرمن گیسوانش صاف و بلند و خرمائی، چهره‌ای همیشه متبسم، قامتی چون سرو خرامان و موزون، لحن کلامش گرم و زیبا و دلنشین که در بین نوجوانان و جوانان شیراز، معلّمی ممتاز و والا مقام بود، و از دانش و معلومات فوق‌العاده‌ای برخوردار.

یکی از مأمورین بازداشت وی و پدرش در جواب مادر گرانمایه اش که گفته بود، این دختر بچه ۱۶ ساله را در این وقت شب به کجا می برید؟ جواب داد، نگوئید دختر بچه، بهتر است بگوئید "مبلغ کوچولوی بهائی". طوفان آغاز شده بود. این طوفان های خوفناک بی رحم سهمگین، یکی پس از دیگری، افق تابناک این خانواده را تیره و تار نمود. اولین غرّش خشم آلود این طوفان مخوف شبی بود که رذالت پیشه گان به خانه آنها هجوم بردند و پدر و فرزند را از کاشانه عشق و محبت به جهنم سرای محنت و غم و درد روانه نمودند. چه ظلم ها و ستم ها، زجرها و شکنجه ها نبود که به آنها وارد شد. آنان سمند رشادت را در مضمار اطاعت و فداکاری و جانفشانی جولانی حیرت زا دادند و در جذب دل انسان ها گوی برتری و سبقت و امتیاز و افتخار را از هم رزمان و همگنان دوران خویش ربودند.

طوفان ثانی شروع بوزیدن گرفت، آوایش خوفناک و غمناک بود، ابر کریه غم سلول دهشتناک زندان را تیره و تار کرد، زیرا پدر را (جناب یدالله محمودنژاد) پس از تحمّل مشقّات مرگ آور که توبه ننموده و در عقیده و ایمان خود راسخ بود، بدار آویختند.

ساعاتی قبل، پدر، این اسطوره شرافت و انسانیت و مردانگی، فرزند را به استقامت و تحمّل تشویق و ترغیب، و فرزند نوید دیدار مجددش با پدر در محضر حضرت بهاءالله می داد. چه صحنه شورانگیزی در آخرین لحظه دیدار و چه فضائی روحانی. گوئی ملائک از عرش اعلی صف بسته و با نثار گل به سر و رویش، مقدمش را بجاودانگی خوش آمد می گفتند. آسمان خانه و کاشانه و ماتم سرای آنان پس از چند ماه، با غرشی وحشتناک مجدد تیره تر از قبل شد. ناقوس مرگ با آهنگ شومش بصدا درآمد، چرا که طوفان برانگیزان، از این خانواده چهارنفری که اول پدر را از آنان گرفته بودند، طعمه ای دیگر می طلبید. این طوفان خون آشام آرام نمی گرفت، به خود می پیچید و گرسنه و غرّان طلب طعمه دیگر می کرد. تا آنکه دستهای پلید و خیانت پیشه، حکم شهادت دخترکی

شیرین روی و شیرین خوی را که صلابت و توان غیرقابل توصیفی از اندام نازنینش نمایان بود و با قدم‌های موزون و آرام بسوی منزل معشوق روان شده بود، امضاء نمود، و در سحرگاهان همان ساعاتی که شیفته‌گان جمال ابهی توجّه به مشرق‌الاذکار می‌نمایند و راز و نیاز بساحت بی‌انبار می‌کنند، او را به میدان فنا و فدا رهنمون شدند.

خورشید، این افسونگر دلربای جهانتاب، این آتشفشان جهان هستی که پرتوش دنیائی را زنده نگاه می‌دارد و گرمی به دل‌ها میدمد، شرمش آمد که در حضور "مونا" پرتوافشانی کند، زیرا با رقیبی بدون رقیب نمی‌توانست دمساز و هم‌آواز باشد، خورشید می‌دانست "مونا، به عالم جان و دل تعلق دارد، نه به جهان آب و گل."

و هیئات قبل از طلوع آفتاب روز شنبه ۲۸ - ۳ - ۱۳۶۲، چند ماه پس از شهادت پدر که خود حماسه‌ای دیگر است، در شهر پُر راز و رمز شیراز، به اتفاق ۹ شیرزن دیگر بهائی، در میدان چوگان، طناب دار را طبق قرار قبل با سایر هم‌بندان، بوسه‌ای داغ بر آن زد و به گردن ظریف و مرمرین خود انداخت.

### ذیلاً نام‌های ۹ ستاره درخشان جاویدان را که هم‌زمان با مونا شربت

#### شهادت نوشیدند یادآور می‌شود

- ۱ - طاهره ارجمندی (سیاوشی) - همسرش جمشید، دو روز قبل از ایشان شهید شدند.
- ۲ - عزت جانمی (اشراقی) - همسرش عنایت‌الله اشراقی، دو روز قبل از ایشان شهید شدند.
- ۳ - رؤیا اشراقی - فرزند عزت خانم و عنایت‌الله
- ۴ - شهین دالوند
- ۵ - زرین مقیمی
- ۶ - مهشید نیرومند

- ۷ - سیمین صابری  
 ۸ - اختر ثابت  
 ۹ - نصرت یلدائی - فرزندش بهرام، ۲۸ ساله، دو روز قبل از ایشان شهید شدند.

شاید بی‌مناسبت نباشد نامه‌ای که حضرت شوقی ربانی به یاران امریکا و کانادا به مناسبت صعود حضرت ورقه مبارکه علیا مرقوم داشته‌اند، در این مقام درج و تجدید خاطره شود.

”قلم می‌نالد و سیل سرشک از دیدگان حزینم جاری است. از خلال آبشار اشک، هیکل منیرت را زیارت می‌کنم و وجه صبیح مملو از تعشق و وقارت را می‌ستایم. با آنکه چهره تابناکت در نقاب خاک پنهان گشته و توده غبرا ما را از هم دور و مهجور ساخته، ولی چشمان پر از محبتت را مشاهده می‌نمایم و از سکون و اطمینان شدید آن دو چشم آبی به چشمه‌های عشق و محبتی که بامر عظیم آب آسمانی خود داشتی پی می‌برم ... الخ“

از کتاب گوهر یکتا - ص ۲۱۲

و اینک با هم به استقبال ”دختر شیراز“ اثر طبع ”حشمت ص“ می‌رویم.

آریزونا

منوچهر



## “دختر شیراز”

ذکر نحوه سرایش این شعر، لطف ویژه‌ای دارد: حقیر در یکی از شب‌های اوایل خرداد سال ۶۲ خواب دیدم که حکم اعدام خواهرم “ملوک” صادر شده و در راه رفتن به سوی چوبه دار، از من خداحافظی می‌کند و مرا به توکل به خدا و توسل به صبر و استقامت توصیه می‌نماید. وحشت‌زده از خواب بیدار شدم. آن روزها خواهرم و شوهرش به جرم سابقه فعالیت در تشکیلات امری، تحت تعقیب و در شمال کشور آواره بودند. نزدیک سحر بود و دسترسی و تماس با آنها میسر نبود. لذا به ذیل دعا تمسک جستیم و آنها را به خدا سپردم. فردای آن روز خبر شهادت شکوهمند عروسان شیراز به گوشم رسید و شرح رفتار و گفتار کوچک‌ترین آنها یعنی “مونا” خیلی بر دلم نشست. دانستم که خواهرم هم او بوده که وداع کرده است و آن خواب رؤیای صادقه بوده است. خواهری که هرگز او را ندیدم و نخواهم دید. لذا قلم “این مایه تسلی شبهای تارم” را به دست گرفتم و ابیاتی از میان زیانه‌های آتش آه شکفت و بر صفحه کاغذ نقش بست.

باقی شعر را بتدریج در حین کار روزانه سرودم. خاطریم هست هر وقت در پشت فرمان اتومبیل یاد آن عزیزان در روانم مرور می‌نمود، چهره‌ام پر از اشک می‌شد و کلماتی بر لب جاری می‌گشت. لذا اتومبیل را به کنار جدول هدایت می‌کردم تا هم آن کلمات را یادداشت کنم و هم راه دیده را بگشایم، و به این ترتیب آن ابیات در معجون‌های ستایش و شور و شوق و اشک و دعا تکمیل شد. هر وقت دلم می‌گرفت می‌خواندم و از یادآوری آن شهامت‌ها و جانفشانی‌ها و شورها و شیدائی‌ها به وجد می‌آمدم و ادامه خط زندگی برایم جلوه و معنا می‌یافت.

این شعر برای من تقدس خاصی دارد، زیرا حس می‌کنم روح “مونا” در

زیر و بَم آن کلمات در اهتزاز است، چه که در رؤیای دیگری صدای او را به وضوح شنیدم که گفت: "بهترین سرود را تو برای من خواندی ..."

دختر شیرازی اینک دست افشان می‌رود، با رفیقان می‌رود  
 خنده بر لب شور در دل پای کوبان می‌رود، فتنه جویان می‌رود  
 سرو شیرازا خرامیدن بیاموز این زمان، از سلوک همگان  
 سرو ما را بین چه گردنکش به میدان می‌رود، بس خرامان می‌رود  
 دختر شیراز لهایت چه شیرین بوسه زد، بوسه‌ای سوزنده زد  
 بر طناب دار و اینک شاد و خندان می‌رود، غنچه افشان می‌رود  
 دختر شیراز در وصف کمانِ ابرویت، چشم‌های جادویت  
 نکته‌ها بس بر زبان نکته‌دانان می‌رود، خوش فراوان می‌رود  
 این زمان از وصف ابروی کمانی درگذر، عالم برتر نگر  
 مرغ دل را بین چه سان تا اوج عرفان می‌رود، سوی یزدان می‌رود  
 دخترت را بنگر ای شیراز چون گرد آفرید، بی هراس و پُر امید  
 صف شکن رعب آفرین چون شیرِ غران می‌رود، رزمجویان می‌رود  
 تا که فرّ ایزدی در آسمان جان شود، فرّه یزدان شود  
 در میان تودهٔ امشاسپندان می‌رود، نغز پُران می‌رود  
 بر تمام آرزوها خطّ استغنا کشید، از همه عالم برید  
 در میان فقر و حیرت سر به فرمان می‌رود، شکر گویان می‌رود  
 می‌رود تا در ره محبوب قربانی شود، در غمش فانی شود  
 زین سبب اینگونه سرمست و غزلخوان می‌رود، دست افشان می‌رود  
 می‌رود تا بهنهٔ پندار نورانی کند، پرتو افشانی کند  
 در میان تیره‌گیها خوش فروزان می‌رود، نورباران می‌رود  
 آفرین بر دخترت شیراز، از دنیای راز، کین سفیر سرفراز  
 چون بدیع اندر قفای لوح سلطان می‌رود، بامدادان می‌رود  
 پاسخ کوبنده‌ای داده است این دختر از آن، در میان پیروان  
 حاکم شرع اینچنین افتان و خیزان می‌رود، همچو مستان می‌رود

حاکما بیهوده می‌گوئی که استغفار کن، حرف ما تکرار کن  
 او به دل مشتاق پرواز است و با جان می‌رود، با دل و جان می‌رود  
 بی‌خبر از عالم عشقی و سرمست غرور، کور از دریای نور  
 دائماً کی حالت دوران به یکسان می‌رود، سخت غلتان می‌رود  
 حاکم ظالم ز اشک گرم مادر شرم کن، اندکی آزرم کن  
 سیل خواهد گشت و بر بنیاد دیوان می‌رود، موج خیزان می‌رود  
 توبه فرمائی ولی خود توبه کمتر می‌کنی، کار دیگر می‌کنی  
 خون عاشق بر درت چون جویباران می‌رود، گرم و جوشان می‌رود  
 حجله فردوس را اینک چراغان کرده‌اند، آئینه بندان کرده‌اند  
 نو عروس ما به منزلگاه جانان می‌رود، غمگساران می‌رود  
 فخر دخترهای با تقوای شیرازی "مونا" است، بنده خاص بها است  
 یاد او تا جاودان در یاد یاران می‌رود، عطر پاشان می‌رود  
 وه چه زیبا جان به جانان می‌سپارد بنگرید، از جمودت وارheid  
 در وفای عشق ابهی سر فراوان می‌رود، بر دار پیمان می‌رود  
 ای طناب این گردن نازک چنین دندان مگیر، بیگناه است این اسیر  
 این عزیز ما است سوی مرگ آسان می‌رود، راه هجران می‌رود  
 جرعه‌ای نوشید چون از چشمه سوزان عشق، با خداوندان عشق  
 از شراب تلخ هستی روی گردان می‌رود، چشم پوشان می‌رود  
 نو عروس ما کنون در جامه‌ای هم‌رنگ برف، در سکوتی سخت ژرف  
 گیسوان گل چهره گل سوی گلستان می‌رود، با بهاران می‌رود  
 بارالها بنده است مستغرق انوار کن، محرم اسرار کن  
 رو سویت پروانه است آتش به دامن می‌رود، در عشق سوزان می‌رود

شعر "دختر شیراز" به طریقی به دست فرخنده خانم مادر "مونا" رسیده بود و آن اسطوره اصطبار و استقامت چندی بعد نشانی حقیر را یافته بودند و طی نامه‌ای بنده را مورد لطف و عنایت قرار داده بودند. این عبد فانی نیز به عنوان سپاس متقابل، ابیات ذیل را خدمت ایشان ارسال داشت:

ای ثقل موج حادثه، ای مادر منا  
 ای بذر عشق کاشته در باور منا  
 ای گرد غم سترده ز گلبرگ گونه‌اش  
 شهد نشاط ریخته در ساغر منا  
 گهواره را به مهر بها تاب داده‌ای  
 کان تاب و تب فزون شده بود از سر منا  
 بر بالشش چو دوخته پروانه فدا  
 پر کرده‌ای ز یاس دعا بستر منا  
 ای پاره جگر به ره عشق باخته  
 تا گردشی به چشم دهد دلبر منا  
 ای بازمانده با غم هجران آن دو یار  
 در حسرت نگاه شعف‌گستر منا  
 بنگر چه آتشی به جهان اوفتاده است  
 از اخگر ز مهر فروزانتر منا  
 چونان معطر است مشام جهانیان  
 از عطر دلنشین گل پرپر منا  
 زینب نماز کرد به مهری که نقش داشت  
 عکس طناب آخته بر حنجر منا  
 بنگر به زیر گنبد گیتی چه گفتگو است  
 از طرز جانفشانی جانپور منا  
 آتش به جان سوختگان جهان زده است  
 شرح شرر که سوخته پا تا سر منا  
 اینک شکست سخت سپاه شیرین بین  
 از باسلان همسر و همسنگر منا

ادامه در صفحہ ۶۹



# یادی از نامداران ایران

## طاهره

پیشوای نهضت فکری آزادی زنان ایران

نخستین بانویی که در راه آزادی و تساوی حقوق زن ایرانی شهید گردید.

و در آخرین دم فریاد برآورد:

«قتل من در دست شماست، هر وقت اراده نمائید بنهایت سهولت انجام خواهید داد، ولی بیقین مبین بدانید که تقدم و آزادی نسوان هرگز ممنوع نشود و باین گونه اعمال از پیشرفت و حرکت بازماند»

عصمت خانم ملقب به طایره

از پیشگامان آزادی زنان در ایران



## زن و صلح

خانم نینا (منیژه) مودت - از استرالیا

برق شادی می درخشد و اشک شوق بر چشمان حلقه می زند و طفل که تازه به دنیای شگفتی‌ها چشم گشوده، در آغوش مادر جای می گیرد تا از چشمه شیر منیر که برای او مقرر شده بنوشد. قلب مادر می طپد و امواجی از احساس در وجودش اوج می گیرد و در راه او هستیش به نیستی می گراید. سال‌ها می گذرد تا طفل، جوانی رشید می شود، به جامعه علم آراسته و به حلیه ادب پیراسته، شمع هر محفل می گردد. دیدارش روشنی بخش چشمان مادر و حرکاتش غرورآفرین و تحسین‌انگیز می شود. در این هنگام مُرغوی جغدِ جنگ به گوش می رسد و بوم وحشت بر درِ خانه می نشیند. چشم مادر تیره می شود و تار و پود قلبش به لرزه در می آید. وجودش با اندوه می آمیزد و غبار غم بر چهره‌اش می نشیند و عرق سرد بر جبینش جاری می گردد. در آنجا که سبزه و بنفشه بر طرف جویبارها و شقایق در صحراها می روئید، در آنجا که مرغ سحری فضا را به آوای ملکوتی می آمیخت، در آنجا که نسیم، برگ درختان را باهتزاز در می آورد و بزم طبیعت گسترده بود، ناگهان غرش توپ‌های سنگین و حرکت تانک‌های چون کوه آهنین فضا را در بر می گیرد. بهشت گل‌ها و سبزه‌ها به دوزخ آتش و خون تبدیل می شود. بنفشه‌های معطر تازه و تر، نابود، فاخته بیهوش و نوای بلبل خاموش می گیرد. جوان بُرنا به خاک و خون می غلطد و از درد و رنج می نالد و می خروشد و دور از یاران جانی، جان به جان آفرین می دهد و با هزاران آرزو، چشم از جهان فرو می بندد.

وای بر تو ای مادر! که جگر گوشه تو را از کنار تو جدا کردند و به کام مرگ فرستادند! وای بر تو ای مادر که قلب نازنین فرزندت را که از الیاف چون ابریشم بافته شده بود، هدف گلوله‌های آهنین ساختند! از دیدگان اشک چون

سیل فرو ریز، دست حسرت بر سینه زن، از دل فغان برکش و خاک سیاه بر سر ریز که دیگر او را نخواهی دید و در شامگاه زندگانی که برف سفید پیری بر سرت خواهد نشست و قامتی خمیده خواهی داشت، کیست که دستت گیرد و بر زخمت مرهمی پاشد؟

در طول تاریخ جهان، همواره بشریت در چنگال مهیب جنگ گرفتار بوده، جنگ‌ها یا به عنوان جهانگشائی و زورآزمائی و یا به نام مذهب و اعتقادات دینی و مسلکی و یا اختلافات اقتصادی، سبب انهدام و ویرانی گردیده تا بدانجا که با اینهمه اختراعات و اکتشافات و پیشرفت‌های محیرالعقول، نه تنها نتوانسته از جنگ و خونریزی جلوگیری نماید، بلکه بر اضطراب و دلهره و نگرانی بشریت افزوده شده و می‌افزاید.

آنچه جای جنگ و نفرت را می‌گیرد، محبت است و الفت، دوستی است و مهربانی. به فرموده حضرت عبدالبهاء: "سزاوار انسان الفت و محبت است. خداوند جمیع انبیا را فرستاده که الفت و محبت در بین قلوب اندازد." و اما جوهر الفت و محبت زن است و اگر دوستی و محبت قسمتی از زندگی مرد را می‌سازد، در زندگی زن اصل کلی و چکیده زندگی اوست. پروین می‌گوید:

در آن سرای که زن نیست آنس و الفت نیست

در آن وجود که دل مُرد مُرده است روان

زن از نخست بود رکن خانه هستی

که ساخت خانه بی‌پای نیست و بی‌بنیان؟

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "زن دارای اخلاق ملایم و صلح‌آمیز است و در تعدیل اخلاق بشر مؤثر و به صلح کمک نموده و در پارلمان‌ها و سایر تشکیلات از گذشتن قوانین خشن جلوگیری بعمل می‌آورد، زیرا هیچ مادری راضی به کشته شدن فرزندان خود در جنگ نیست، ولو هر اوهامی به نام محبت وطن و وحدت نژاد و ملت و مملکت اظهار شود. پس جهد نمائید تا آمال صلح

عمومی بین‌المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد، زیرا مرد بیش از زن به جنگ رغبت دارد و شاهد و گواه حقیقی برای ثبوت افضلیت زن بر مرد، خدمت و جدیتی است که در راه استقرار صلح عمومی بکار بَرَد. مادر مشقات و بلیات طفل را تحمّل کرده، پس بر مادران بی‌نهایت صعب و ناگوار است که جگرگوشگان و پروردگان آغوش عشق و محبت خویش را به میدان حرب روانه کنند، علیهذا چنین خواهد شد که چون نسوان کاملاً در امور این جهان سهیم گردند و با مردان تساوی و برابری حاصل کنند، جنگ موقوف شود، زیرا مانع و رادع جنگ نسوان خواهند بود و در این شک و تردیدی نیست.

به تجربه آشکار شده افرادی که در نبوغ زندگی به جامعه عشق می‌ورزند و قلبی سرشار از محبت و مهر دارند، آنانند که در طفولیت در دامن مهر و محبت مادر و خانواده، با گرمی و دوستی پرورش یافته‌اند. مادر است که اول مربی طفل است. پروین می‌گوید:

اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خُردی ایشان

بگهاوارهٔ مادر به کودکی بس خفت

سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

در اینجا بی‌مناسبت نیست که شرحی مختصر از زندگی پاستور دانشمند معروف را بیان کنیم.

او در سال ۱۸۲۲ در یک خانوادهٔ رنگرز بدنیا آمد. مادرش علاوه بر پرورش اطفال، شب و روز در دکان رنگرزی محقرشان به شوهر خود کمک می‌کرد و بدین طریق گذشته از تلاش در بهبود زندگی خانوادگی خود، فرزندش را به کار و کوشش در راه میهن و افراد بشر رهبری می‌کرد. پاستور در آن زمان به کسب افتخارات بسیاری در عالم پزشکی نائل گردید. دولت فرانسه برای تجلیل از این دانشمند بزرگ درصدد برآمد که محل تولد او را به موزه‌ای تبدیل کند. در این مراسم پاستور چنین گفت:

”ای مادر عزیز! ای گمشده دل‌بند که سالیانی دراز در این خانه با من بسر بردی. توئی که اکنون همه چیز خود را مدیون تو می‌بینم. مادر شجاع دلدارم! تمام حسن فداکاری و شور و هیجانی که در راه عظمت علم و بزرگی می‌بینم بکار بستم و از این پس نیز بکار خواهم بست، تو به من آموخته‌ای و در وجودم رسوخ داده‌ای. کار مشقّت‌باری که تو در خانه و کارگاه کوچکمان پیش گرفته بودی، به من درس صبر و حوصله در تحقیقات علمی آینده‌ام آموخت. از آنگاه که با وجود فقر و مسکنت مرا به مکتب فرستادی، عشق به میهن و خدمت به بشر را شب و روز به من آموختی. اکنون از تو اجازه می‌خواهم تمام سرافرازی که میهنم در جشن امروز بمن اعطا می‌کند، به پیشگاه باعظمتت تقدیم کنم. همینقدر بدان که فرزندان امروز که در میان امواج افتخار و سربلندی غوطه‌ور است، باز هم خود را بدون تو ای مادر عزیز، در این جهان بزرگ تنها و بی‌پناه می‌بیند.“ (نقل از کتاب ”ای مادر“)

زن بزرگترین تکیه‌گاه مرد و بهترین مشوّق و یار و یاور اوست. اوست که با درایت و لیاقت و هوشیاری، امنیت و آسایش خاطر را بخانه و کاشانه می‌آورد و آغوش و دامان پُرمهرش بزرگترین پناهگاه فرزندانست. زرتشت می‌گوید: ”فرزندی که در دامن پُر مهر مادر پرورش می‌یابد و از حمایت پدر برخوردار است همچون شیری در جنگل احساس نیرومندی و توانائی می‌کند.“

و نیز بقول پروین:

زن نکوی نه بانوی خانه تنها بُود      طیب بود و پرستار و شحنه و دربان  
جامعهٔ نسوان بهائی که تحت تعالیم عالیّهٔ دیانت مقدس بهائی به اهمیت  
تساوی حقوق زن و مرد پی برده و خوشبختانه رجال بهائی آن را بعنوان یکی از  
مهم‌ترین اصول عقیدتی و دیانت پذیرفته‌اند و به اهمیت نقش زن در برقراری  
صلح پی برده‌اند باید با تمام قوا در تفهیم و تبلیغ آن بدیگران جدّ و جهد مبذول  
دارند.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یکی از خطابه‌های مبارک می‌فرمایند:  
 "... اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از اموری که  
 حال از عهده برنمی‌آیند جاری و مجری خواهند داشت. امروز اعظم مصائب  
 عالم حرب است. عالم انسانی راحت نیست و حرب دائمی است... حال چون  
 زنان در این قرن به حرکت آمده باید این را مدّ نظر داشته باشند تا امر صلح  
 عمومی ترویج شود... شما که جمعیت نساء هستید بکوشید تا قلوب ارتباط  
 دیگر حاصل نماید. جمیع دست بدست هم داده در خیر عالم انسانی بکوشید تا  
 شرف عالم انسانی جلوه نماید."

هرگاه تساوی حقوق رجال و نساء بصورت واقعی و حقیقی تفهیم و  
 اجراء گردد زن، شخصیت واقعی خود را باز یافته و با ورود به اجتماع به خاطر  
 همان رقت قلب و صبر و ملایمت و شرم و عاطفه‌ای که در وجود دارد با  
 پذیرفتن قسمت مهمی از وظائف و مسئولیت‌های اجتماعی نه تنها از سنگینی بار  
 مسئولیت مرد کم می‌کند، بلکه از خشونت و قساوت او نیز می‌کاهد و تساوی  
 در اجتماع بوجود می‌آورد.

در پیام بیت العدل اعظم الهی به این نکته دقیق اشارت رفته است که  
 می‌فرمایند: "انکار تساوی حقوق بین زن و مرد نتیجه‌اش روا داشتن ظلم و ستم  
 به نیمی از جمعیت جهان است و چنان عادت و رفتار ناهنجاری را در مردان  
 بوجود می‌آورد که اثرات نامطلوبش از خانه به محل کار و به حیات سیاسی و  
 مآلاً به روابط بین المللی کشیده می‌شود. انکار مساوات بین زن و مرد هیچ مجوز  
 اخلاقی و علمی یا طبیعی ندارد. فقط زمانی که زنان در جمیع مساعی بشری  
 سهمی کامل و متساوی داشته باشند از لحاظ اخلاقی و روانی جوّ مساعدی  
 خلق خواهد شد که در آن صبح صلح جهانی پدیدار می‌گردد."

حکومت‌ها و دولت‌ها ممکن است با گذراندن قوانین مدنی که هرگز به  
 اندازه قوانین الهی در دل و جان بشر رسوخ و نفوذ ندارند به زنان حقوقی اعطاء  
 نمایند و یا با عقد قراردادهای صلح برقرار نمایند. ولی همانطور که گفته شد و

می دانیم، پذیرفتن اصل تساوی و لزوم برقراری صلح عمومی باید از راه تعلیم و تربیت در دل و جان بشر جایگزین گردد. به همین جهت است که در دیانت مقدّس بهائی تعلیم و تربیت دختران مقدّم بر پسران شمرده شده.

پس شما ای مادران! همّتی که این غول وحشتناک جنگ را بدام کنید.

شما ای مادران! همّتی که خوی درّندگی را از جهان براندازید.

شما ای مادران! همّتی که سرای عداوت و دشمنی را خراب کنید.

شما ای مادران! همّتی که بنای محبّت و وداد را بنیان گذارید.

شما ای مادران! همّتی که خوی الفت و دوستی را با شیر کودکان

بیامیزید.

شما ای مادران! همّتی که در کانون خانواده درس محبت و یگانگی به

فرزندان بیاموزید.

شما ای مادران! همّتی که فرزندان را بآداب رحمانی تربیت کنید.

شما ای مادران! به کودکان خود آوای جانفزای صلح را هر صبح و شام

زمزمه کنید.

و شما ای مادران! خاموش منشینید. آوای خود را بلند کنید و به فغان

آئید و فریاد زنید که "ای دانایان اُمم سراپرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان

یکدیگر را مبینید." خوی درّندگی را فراموش کنید و اخلاق انسانی جوئید. سیلاح

جنگ را منهدم سازید و به اصلاح عالم پردازید. به تلاش اندک قانع نشوید،

همّتی کنید که در کسب علم و فضل و فرهنگ و کمال همپای مردان پیش روید

تا در آن مقام به عالمیان نشان دهید که ضرورت فهم و دانش، شقاوت و

خسونت نیست بلکه علم و دانش و مهر و سازش را چون شیر و شکر می توان

بهم آمیخت. وقت تنگ است، وقت تنگ است و هیولای جنگ هرلحظه تمدن

بشری را به فنا تهدید می کند. تا فرصت باقی است اهل عالم را کلاً به صلح

عمومی و وحدت عالم انسانی بخوانید. انتهی

## باب شصت و چهارم

در نهی از اشتغال بامور در ایام محرّمه

مشمول بر (۴) فصل

نقل از کتاب گنجینه حدود و احکام

فصل اوّل: در نصوص مبارکه راجع بحرمت اشتغال

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح میرزا محمدحسین ابن میرزا احمدعلی نیریزی می فرمایند قوله العزیز... هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم می گردد. در ایام سنه نه روز اشتغال به شغلی فی الحقیقه جائز نه بعضی نصوص البتّه و بعضی قیاس بآن یوم اول و ثانی محرّم، سه روز عید رضوان، یوم هفتادم نوروز، و یوم نیروز، و یوم بیست و هشتم شعبان و یوم پنجم جمادی الاولی ... این نه روز اشتغال به کسب و تجارت و صناعت و زراعت جایز نه و همچنین اجرای مقتضای مناصب و وظایف یعنی اجرای خدمت حکومت و علیک البهء الأبهی ع ع

حضرت ولی امرالله جل سلطانه در لوح مبارک مورخ ۱۴ شهرالرحمه ۹۵ در جواب سؤال محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه فرموده اند قوله الأحملى: اشتغال بامور در لیل و نهار هر دو از محرّمات حتمیه است ... انتهی در متحدالمثال محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه، نمره ۴۶۲ مورخه ۹۵/۹/۱۱ مطابق ۱۳۱۷/۶/۱ مندرج است:

برحسب تشخیص این محفل مقصود از لیالی ایام متبرکه شب قبل از حلول ایام مزبوره است.

و در توقیع محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مورخ ۱۴

شهرالکمال ۹۵-۱۴ آگست ۱۹۳۸ می فرمایند قوله الأُحلی:

در خصوص خبازها و قصابها و صاحبان این قبیل مشاغل در نقاطی که مشاغل مزبوره منحصر باحبا است سؤال نموده بودید که در این قسمت استثنائی در ایام محرمه متبرکه برای آنان هست یا نه فرمودند بنویس کسر حدود به هیچوجه من الوجوه جایز نه و استثنائی مقبول و محبوب نبوده و نیست سستی و تهاون در این موارد علت ازدیاد جرأت و جسارت دشمنان امرالله خواهد گشت.

و در لوح مورخ ماه رجب ۱۳۴۷ در جواب سؤال جناب بدیع الله آگاه آباده می فرمایند قوله الأُحلی:

... و اما محافل و لجنات و دوائر امریه در ایام اعیاد و مصیبات تعطیل آنها احسن و اولی ولی قرار قطعی و نهائی در اینخصوص راجع به بیت عدل عمومی است. انتهی

جمال قدم جل جلاله درباره ایام رضوان در لوح میرمحمد حسین بیک بشرویه می فرمایند قوله تعالی:

یوم سی و دوّم که اول عید است و همچنین یوم نهم و یوم چهل و سوّم که منتهی الأیام است کسب و شغل حرام گشته کل باید به روح و ریحان به معاشرت دوستان و لقاء حبّ در قلوب مشغول شوند. انتهی

## فصل دوّم

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوحی می فرمایند قوله العزیز:

در حقّ چوپان در ایام ممنوعه از کار در عید رضوان سخت گرفته نشده است به جهت این است که ظلم به حیوانست اما آبیاری می تواند محلّی مهیا نماید که ایام ممنوعه آب در آنجا جمع گردد و در اوقات سائره به زراعت داده شود. انتهی (لوح احبای پارسی خرمشاه)

## وقتی که کبوترها پرواز می کنند

جناب سعید نیکنام - از استرالیا

وقتی که در دنیای آشفته‌ای چنین بی انتهی که از هر کرانه‌اش بلا روانه است و در آنسوی کرانه‌هایش ظلمت است و ناآگاهی، و در ژرفنای درونش بی عدالتی و بیدادگری است، برای آدمی پرسش‌های بیشماری است که چرا چنین است و چنان نیست و چرا چنان شد و چنین نگشت. آدمی، در پاسخگویی به چنین پرسش‌های مختلفی طبیعی است که بر مبنای سطح آگاهی خویش عمل می‌نماید و این بدان معنی است که اگر آگاهی فرد از تعالیم امری در سطحی متعالی باشد، البته که به سادگی جوابگوی پرسش‌های خویش است. ولی اگر آگاهی‌اش ضعیف باشد، در حقیقت بیاری از سئوالات بلاجواب مانده و لاجرم بعلت ضعف خود در پاسخ‌گویی، به پرسش‌های راجع به فیزیک و متافیزیک و چگونگی ربط و هماهنگی‌شان راه به جایی نبرده و درواقع در باروری ایمان خود سعی ننموده است. و چنین است که هرچقدر انسان بر مبنای آگاهی امری پاسخگوی پرسش‌های مختلف باشد، هر روز که بگذرد بیش از پیش بسوی آثار و تعالیم امری مجذوب می‌شود و در قُلُّه کوه بلند آگاهی، شیدای محبوب خویش می‌گردد و این شیدائی در حقیقت کنشی است که واکنش آن همانا ایمان در اندیشه است.

اندیشه بمعنای "فکر" گویای بطن فکری آدمی است. هرآنچه که در بطن فکر آدمی می‌گذرد، باطنی، و هرآنچه که در چهره آدمی، ظاهری است. چگونگی ایمان در اندیشه چنین است. من باب مثال، شاگردی در یک موضوع درسی ضعیف است و هر زمان که در کلاس آن درس حضور می‌یابد و مطالعه خود را بازگو می‌نماید، همکلاس‌های خود را به خنده وا می‌دارد. معلّم در چنین

موقعیتی برخورداردی بسیار جدی دارد. همه خندیدند و او نمی‌خندد حتی وقتی که از کلاس درس بیرون می‌رود و حتی زمانی که در انتهای روز راهی خانه است، ناخودآگاه که بیاد آن کلاس درس می‌افتد، باز هم به آن شاگرد نمی‌خندد. معلم در فکر خودش هم بآن شاگرد نخندید. او حتی در اندیشه خود هم به این مسئله نمی‌خندد، حتی در اندیشه خویش. این ایمان در اندیشه است. کسی که دارای ایمان در اندیشه است، در حقیقت دارای جمیع کمالات انسانی است، چرا که چنین ایمانی، اساس کلیه افکار آدمی و البته چنین بنیاد فکری موهبتی است. برآستی که ایمان یک فرد بهائی همانا که ایمان در اندیشه است. در واقع این ایمان در اندیشه است که ناگفته می‌گوید و در سکوت می‌نماید که چه کسی بهائی است. آری بهائی کسی است که در هر روز که بگذشت، او در باروری ایمان خود سعی وافر داشت و با مطالعه آثار در راه عمل بر بلندای درخت عرفان امری به پرواز درآمد و از هر برگی از آگاهی بسوی آسمان‌های لایتناهی موهبت‌های عالم انسانی، سکوی پرواز ساخت تا که با پیروی آگاهانه، دریای ایمان در دنیای اندیشه به موج درآید و انسان بر تارک موج‌های خروشان، چونان پرنده‌ای به پرواز که همانا آگاهی پرواز کبوترهاست.

پنداری که در بعضی از جوامع امروزی، فرهنگ و دین یکی شده است. برای مثال بعضی بگمان، گفته "عافیت باشد" را در جامعه اسلامی یک گفته مذهبی تلقی می‌نمایند و می‌نگرند که در مکتب گذشته چنین آمده است که این کلام در موارد خاصی بکار برده شود و حال آنکه این کلامی است برخاسته از فرهنگ مردم که در محیطی اسلامی نشو و نما پیدا کرده است. لاجرم چنین برداشت اشتباهی که ناشی از عدم آگاهی است، رهی به بیراهه است و بجای دستیازی به سرمنزل مقصود، رهی است به قعر ظلمت و خاموشی، و چنین مطلبی گویای آنست که عدم آگاهی از تعالیم الهی، همانا راهی است علیه خط تکاملی خداوندی که نه تنها سدّی برای پیشرفت‌های روحانی آدمی، بلکه بازگشت هرچه بیش از پیش انسان به گذشته است. برای نمونه، در دیانت بهائی،

مُلائتی جائی ندارد، این همانا جلوگیری انسان از بازگشت به بعضی از فرهنگ‌های گذشته است. به راستی که چنین نمونه‌ای، راهی است برای دریای بیکران اندیشه که، ای دوستداران عشق و صلح و دوستی، در ورای مُلائتی و مُلاگری، دریا‌های از کران تا کرانه‌های زیباترین موج‌های زندگی است که با هر بلندپروازی رهی است بسوی روشنائی و با هر فروکشی، فرودآئی نفس، نفس ویرانگر آدمی.

می‌دانیم که کلیهٔ ادیان الهی هرکدام ویژهٔ زمان خود بوده‌اند و هریک به ترتیب از جهتی، یکی پس از دیگری، پیکانی بسوی دیانت بعدی ترسیم نموده‌اند و از جهت دیگر نیز هرکدام بطور علیحده پیکانی بسوی دیانت بهائی رسم کرده‌اند و این بدان معنی است که هریک نه‌تنها ظهور آتی را مژده داده، بلکه هرکدام نیز مژدهٔ ظهور بزرگ یعنی دیانت بهائی را به همراه داشته است. لیک عدم آگاهی مردمان مختلف گویای آنست که پنداشته‌اند که مثلاً مسیحیت آخرین است و یا اسلام آخرین است و قس علیهذا. چنین مطلبی در حقیقت گویای آنست که عدم آگاهی از تعالیم دینی دریچه‌های اندیشه را بسته است. علیرغم ظهور دیانت بهائی که دیانت چنین عصری است، مردمان، همراه با گام‌های زمان، پیش نرفته‌اند و هنوز هم که هنوز است، آدمیان هرچند بظاهر امروزی، اما اندیشه‌ها هنوز هم در اعصار گذشته است و این یکی از نمونه‌های عدم آگاهی آدمی از تعالیم خداوندی است.

آگاهی در دیانت بهائی حائز اهمیت شایانی است. شارع مقدّس بهائی در همین رابطه می‌فرمایند: "اولین چیزی که بر بندگان خداوند فرض و واجب شده است، شناسائی مشرق وحی و مطالع امر اوست." چنانچه مطلب تلازم معنوی عرفان و عمل، اولین موضوع کتاب مستطاب اقدس است. همچنین در همین رابطه جناب دکتر بخت‌آور در قسمتی از نوشتهٔ خود تحت عنوان "عرفان و عمل" می‌نویسند: "در امر بهائی عرفان بدون اطاعت و اطاعت بدون معرفت، مقبول درگاه حضرت احدیت نیست." لذا هر فرد مؤمن و معتقد باید قبل از قیام

به خدمت و اطاعت، به تحقیق و مجاهدت پرداخته و به شناسائی حقایق روحانی و مظهر امر الهی فائز گردد و پس از وصول به مقام عرفان و حصول به رتبهٔ تقلیب و اطمینان، به اطاعت و انقیاد احکام و حدودالله پردازد، در دریای بیانات الهیه تعمق نماید تا به جواهر و حقایقی که در کمون آثار الهی مکنون و مستور است، آگاهی حاصل کند، و البته که در حقیقت در چنین نگرشی است که می‌توان به معرفت‌الله فائز گشت. چنانچه حضرت مولی‌الوری در کتاب مفاوضات می‌فرماید: "اگر انسان پی به معرفت مظاهر الهیه ببرد، به معرفت‌الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه غافل، از عرفان الهیه محروم."

گوئی که آدمی چونان پرنده‌ایست که بر شاخساری نشسته و تا مادامی که بر آن شاخسار است، تنها حریم کوچکی از شاخ و برگ را در محیط دید خود دارد و در حقیقت قدرت بینائیش به همان اندازه است، ولی وقتی که کبوترها به پرواز در می‌آیند، برآستی که در آن هنگام است که بجای تنها گوشه‌ای از درخت، اکنون درختان بیشماری را در محیط دید خود دارند و در آن سوی جنگل‌ها هم، دشت‌ها و دریاهاست و فراتر هم هرچقدر، همانا که در سیر خویش دیدگاه بهتری و همانا که درک دیگری. آدمی اکنون از منظرهٔ کوچکی به دیدگاه بزرگی رسیده است. حال اگر از پرنده‌ای که همواره در حالتی سکون بر شاخساری نشسته است بپرسیم که این جویباری که در پای این درخت جاری است از کجاست، بلاتردید خواهد گفت: لا آدری (نمی‌دانم).

آگاهی و پرواز کبوترها، پروازی در آنسوی درک آدمی، گویای گستردگی اندیشه است و پرواز در آسمان‌های دور دست اندیشه نیز گویای ایمانی آگاه‌آری، ایمان در اندیشه مبین پیروی آگاهانه است و پیروی آگاهانه نیز همانا راهی است برای پرورش روح در عالم روحانی، و انسان را چنین پرورشی ضرورتی ویژه. گواه چنین مطلبی در دیانت بهائی همانا تاریخ نبیل زرنندی است که گویای آنست که هر زمان یازان در قلعه شیخ طبرسی به پرورش روحانی خویش محتاج می‌شدند و چونان تشنگانی به دریای لایتناهی تعالیم امری می‌نگریستند،

حضرت قدّوس در طرفه العین با کلماتی شیرین و جامع و روحانی از شناسائی امری، یاران را در باروری خود قدرتی بیش از پیش عطا می فرمودند، چنان قدرتی که به راستی در تاریخ هستی، نمونه وفاداری و پایداری و مردانگی گشت.

انتهی

نقل از صفحه ۴۵

زمان و دو زمان و نصف زمان می شود، سه زمان و نیم و سه زمان و نیم یعنی سه روز و نیم، و هر روز چون یکسال است و هر سال عبارت از دوازده ماه، لذا سه سال و نیم که در ۱۲ ماه ضرب شود، ۴۲ ماه خواهد شد و از آنجا که ماه سی روز است، حاصل ضرب ۴۲ در ۳۰ می شود ۱۲۶۰ که سال ظهور حضرت اعلی است.

نقل از صفحه ۵۴

دانی چه شد که شیخ به اعدام حکم کرد؟  
 معدوم دید خویش چو در محضر منا  
 گیتی منور است به حسن جمال دوست  
 آن ماه نور تافته بر منظر منا

جناب همایون حسامی اعلی الله مقامه

## از لا به لای دفتر خاطرات

ادامه مطالب پیشین

در آن شرائطی که من قرار داشتم حکایت فراغتی و کتابی و گوشه چمنی نبود، بلکه پدری بودم که هم باید بفکر تأمین مخارج روزمره باشم و هم جای خالی مادر را برای دو نوجوان چهارده و شانزده ساله پُر نمایم و این درد تلخی بود که می‌بایست پا بر سر خواسته‌های دل بگذارم و از آنکه و آنچه را دوست می‌داشتم چشم ببوشم تا بتوانم بار سنگین زندگی را به تنهایی بر دوش بکشم. من اصولاً در زندگی از گِلِه و شکایت و نالیدن بی‌ارم و شاید باور ننمائید که در شدیدترین دردهای بیماری، ساکت و آرام هستم و در این مورد نیز جام بلا را بیشتر می‌گرفتم، بدان امید که شاید مقرب‌تر باشم.

هفت سال طول کشید تا من موفق شدم همسرم را از ایران به آمریکا بیاورم و در این هفت سال مثنوی از قصه‌های پُر غُصه زندگی، هفتاد مَن کاغذ می‌شود. پدران و مادرانی که در این حوادث، زندگی آنها دگرگون شده و همچون من این مشکل را تجربه نموده‌اند به خوبی از سختی‌های این راهی که به تنهایی با کوله‌باری از دردهای چکنم باید پیمود، آگاه هستند ولی به‌رحال همانطوری که سوز دل‌ها کار می‌کند، دعای نیمه شبی هم دفع صد بلا می‌نماید، و هنوز کار را آغاز ننموده، از خطری بزرگ و حادثه‌ای وحشتناک جان به سلامت به در بُردم. من اصولاً هرگز از جور زمان شکوه و ناله نمی‌کنم بلکه به نحوی با ناملایمات زندگی می‌سازم و این درس را از پند بزرگواری آموختم که می‌فرمود، در زندگی

چون ورقه‌های نازک فولاد هم انعطاف پذیر باش، هم مُحکم و پابرجا و در عین حال بُرنده و قاطع باش. من این سخن او را همیشه بنخاطر دارم و روش زندگیم این چنین بوده است. اگرچه همه چیز را در زندگی باخته بودم، ولی هرگز خود را نباخته و دوباره زندگی را از صفر شروع کردم. بعد از یکسال صلاح را در این دیدم که برای آموختن راه و روش زندگی در آمریکا با شرکت‌های آمریکائی کار کنم و برخلاف دیگران، قبل از هر چیز خود را ایرانی و بهائی معرفی نمودم و صادقانه و دوستانه به همه سئوالاتی که در هر زمینه‌ای از من می‌شد جواب می‌دادم و چنان حسن اعتمادی در رؤسای مربوطه ایجاد نموده بودم که پس از چهار سال به معاونت رئیس قسمت انتخاب شدم و سرپرستی آن قسمت با من بود و چنان اُنس و الفتی در میان ما بوجود آمده بود که هنوز پس از سال‌ها که من از آن شرکت بازنشسته شده‌ام، به من تلفن نموده و مخصوصاً رئیس سابق من همیشه اصرار دارد که من دوباره با او همکاری نمایم. البته من تافته جدا بافته‌ای نبودم و دو چیز سبب موفقیت من بود، اول خُلق و خوی خوش امری و دوم تجربیاتی که در اداره آموزش سرپرستان در شرکت ملی نفت ایران کسب نموده بودم. من مدت دوازده سال در این شرکت صادقانه خدمت نمودم و اکنون بازنشسته این شرکت هستم و در جلسه خداحافظی من، تمام رؤسای قسمت شرکت نمودند. جلسه بسیار مجللی بود. چندین هدیه از طرف رؤسای قسمت‌ها تهیه نموده بودند، منجمله یک خانم چینی از سفر چین بادبزن بزرگی از کارهای هنری چین برایم آورده بود که هنوز بیادگار بر دیوار اطاق خوابم خودنمایی می‌نماید. منم به نوبه خود یک میز قلمکار مسی با پایه‌های چوب آبنوس از کارهای شمال ایران به هیأت مدیره شرکت هدیه نمودم و همکاران به جای هدیه یک چک بانکی پانصد دلاری هدیه کرده بودند و تصادفاً در همان زمان در فلوریدای امریکا سیل عده زیادی را بیخانمان نموده بود و من با تشکر از همکاران گفتم: دوستان، می‌دانید که در دیانت ما بهائیان، هدف وحدت عالم انسانی است و دنیا بمنزله یک کشور و اهل عالم بمنزله اهالی آن کشورند و

امروز بخشی از این جامعه بشری در فلوریدا در نتیجه قهر طبیعت بی خانمان شده‌اند، بنابراین من با اجازه همگی، این چک پانصد دلاری را از طرف همه شما عزیزان، به سیل‌زدگان فلوریدا اهداء می‌نمایم تا بنام شما برای آنها بفرستند، و این کار بقدری در روحیه آنان اثر گذارده بود که هفت سال بعد که من در فروشگاه بزرگ دیگری خدمت می‌کردم، یکی از کارکنانی که هفت سال پیش در آن جلسه شرکت داشته و در این شرکت استخدام شده بود، به همه گفته بود که این شخص ایرانی و بهائی است و پانصد دلار هدیه بازنشستگی خود را برای سیل‌زدگان امریکائی اهدا نموده است. من بعد از اینکه از این شرکت بازنشسته شدم، تصمیم گرفتم به ایران سفر نمایم. دوستان مرا از این سفر برحذر می‌داشتند، اما من احساس می‌کردم که اگر به ایران بروم و مادرم را ملاقات ننمایم، دیگر هرگز او را نخواهم دید و بزرگترین خوشحالی من از این سفر این بود که سرانجام پس از شانزده سال دوری، متوکلاً علی الله به ایران رفتم، مادر هشتاد و پنج ساله خود را در آغوش کشیدم و این آخرین دیدار من با مادرم بود و پس از بازگشت من به امریکا، طولی نکشید که آن فرشته نازنین به ملکوت ابهی صعود نمود. یادش گرامی و روانش شاد باد. جانتان خوش باد.



## “خاطره‌ای از گذشته”

### خانم بدیعه اشراقیان اعلی الله مقامها

انقلاب ایران آغاز شده بود. بسیاری آمادهٔ خروج از کشور بودند، ولی ما با آنکه بچه‌ها قبلاً برای ادامهٔ تحصیل به آمریکا (به ایالت یوتا و شهر سالت لیک) که اکثراً مُرمن می‌باشند رفته بودند، ما هنوز باور نداشتیم که بتوانیم ایران، وطن عزیزمان را که تمام عمر در آن زیسته و اقوام و دوستانی در آنجا داشتیم، بکلی ترک کنیم. تا این که آقای خمینی با همه تشریفات و هیاهو وارد طهران شد. دسته دسته هرچه داشتند به آسانی از دست داده و یا به قیمت ارزانی فروختند و عازم کشورهای خارج بخصوص شهرهایی که نورچشمان و یا دوستانی آنجا داشتند شدند. در این هنگام اطلاع یافتیم که متأسفانه تنی چند از اعضای لجنه امری که همسرمان سال‌ها در آن افتخار خدمت داشت شهید شده‌اند، از طرفی بچه‌ها هم مرتباً تلفن می‌کردند و می‌نوشتند و خواهش می‌کردند که هرچه زودتر حرکت کنیم.

در این هنگام بود که یک عده از دانشجویان به سفارت آمریکا حمله نمودند و بعد از خسارات وارده، تعدادی از کارمندان سفارت را به گروگان گرفتند. هرشب آنها را چشم و دست بسته در تلویزیون‌ها نشان می‌دادند که چگونه نگهبانان با اهانت و رفتارهای غیرانسانی و ناهنجار با آنها روبرو می‌شوند و تمام دنیا را متوجه این اعمال خود نموده بودند. در آمریکا، بخصوص نسبت به ایرانیان مقیم آنجا، از جمله در مدارس و دانشگاه‌ها اظهار تنفر شدید می‌نمودند. در این شرایط سخت و تأثرآور بود که ما هم بالاخره تصمیم گرفتیم هرطور که شده، خانه و کاشانهٔ خود را به هر قیمتی فروخته، عازم آمریکا شویم. چون بیاد آوردیم که حضرت شوقی افندی بارها فرموده بودند که از ایران باقطار

دنیا مهاجرت نمائید، شاید روزی آید که نتوانید حتی چمدان‌های خود را هم بسته با خود ببرید. ولی خودمان شاهدیم که کمتر عزیزانی بودند که گوش فرا دادند و اقدام نمودند.

قبل از حرکت آرزو داشتیم بیت مبارک حضرت بهاء‌الله را در طهران زیارت کنیم. بالاخره یک روز صبح زود با اجازه محفل روحانی و کمک جناب عطاء‌الله حقیقی این آرزو عملی شد. از کوچه باریکی در خیابان ناصرخسرو گذشته به زیارت این بیت که قلم و زبان من از شرح زیبایی و ابهت آن قاصر است نائل شدیم و در گوشه‌ای طاق بزرگی که تولد مبارک در آن محل واقع شده، نشسته بارها آن مکان را بوئیده و بوسیدیم و شکرانه به‌جا آوردیم که به آرزوی خود نائل گشته‌ایم.

هنگام حرکت در هواپیما خوشحال و مسرور بودیم که توانستیم همه گرفتاری‌ها را پشت سر بگذاریم و به آینده و زندگی تازه‌ای رو آوریم. ولی غمی پنهانی سخت ما را رنج می‌داد که چگونه راضی شده و توانسته‌ایم وطن عزیزمان را با یک دنیا عشق و علاقه ترک کنیم. به‌ویژه که شاید دیگر میسر نشود به دیدارش نائل شویم. آنقدر غرق در این افکار پریشان بودیم که کمتر قادر به صحبت با یکدیگر بودیم.

بعد از ساعت‌ها پرواز، به آمریکا و شهری که قرار بود در آن اقامت کنیم، یعنی سالت لیک سیتی رسیدیم. بچه‌ها در یک ساختمان بزرگ ۱۲ طبقه زندگی می‌کردند که نزدیک کلیسای بزرگ مُرمن‌ها بود. ما هم خواسته بودیم که یک آپارتمان برای ما اجاره کنند. با بچه‌ها دیداری تازه کرده به آپارتمان خود رفتیم. روبه‌روی آپارتمان ما یک زن و شوهر آمریکائی مُرمن زندگی می‌کردند که بعداً دانستیم که مرد آمریکائی استاد دانشگاه است و زن در دفتر کلیسای بزرگ مُرمن‌ها شغل مهمی دارد. ظاهراً بسیار محترم و مؤدب بودند، ولی در برخورد اول چندان اعتنائی به ما نکرده و خوش‌آمدی نگفتند. در روزهای دیگر هم با این‌که در راهرو روبرو می‌شدیم، رویشان را از ما می‌گرداندند که اصلاً صورت ما را

نبینند.

این حرکت برای ما غیرمنتظره بود. هرچه فکر کردیم، دلیلی به نظرمان نرسید. تا اینکه دخترم که با خانم مدیر دفتر ساختمان آشنائی داشت و گاه بگاه سری به او می‌زد، بار آخری که او را دیده بود، مورد بی‌مهری آن خانم قرار گرفته و مانند همیشه با صمیمیت و محبت او روبرو نشده بود. پس از پرسش که چه پیش‌آمدی شده، آن خانم گفته بود مگر شما تلویزیون را نگاه نمی‌کنید و توجه نمی‌نمایید که ایرانی‌ها و هم شهری‌های شما چه بر سر هم‌وطن‌های ما می‌آورند و چه واقعه‌ای آزاردهنده‌تر و فاجعه‌آمیزتر از این می‌تواند باشد. دخترم برای او توضیح می‌دهد که پدر و مادر من هم به همین خاطر ترک وطن نموده و به این‌جا پناه آورده‌اند تا از تعصبات و آزار آنها در امان باشند. پس دانستیم که داستان چیست. با وجود کوشش‌های فراوان برای برقراری دوستی با همسایه روبرو، سعی ما به جائی نرسید و تنفر از حرکاتشان پیدا بود. چاره هم نداشتیم، تا ایام کریسمس و سال نو فرا رسید. همه‌جا چراغانی و تزئین شد، بخصوص کلیسای بزرگ و پُرِعظمت مُرمن‌ها که با برنامه‌های موسیقی و دسته‌های کُر و مراسم دیگر جلب نظر همه را می‌نمود و باعث شادی و خرسندی همگان بود. اما ما قلباً خوشحال نبودیم و لذتی نمی‌بردیم. سرانجام فکری به نظرمان رسید که سکوت ما نتیجه‌ای ندارد، به همسرم گفتم من می‌خواهم روز اوّل سال نو بروم و زنگ همسایه روبرو را زده، هرطور شده با آنها صحبت کنم. به این منظور یک جعبه شکلات و دسته گلی زیبا هم تهیه کردیم.

صبح روز اوّل ژانویه زودتر بیدار شده مشغول دعا و مناجات شدم و در حدود ساعت ۱۰ رفتم و زنگ منزل آنها را با ترس و لرز فشار دادم. مرد خانه در را باز کرد، وقتی دید من با لبخندی دوستانه سلام می‌کنم، در را بازتر کرد و گفت بفرمائید. من به او دست داده، سال نو را شادباش گفتم و جعبه شکلات و دسته گل رُز را روی میز گذاشته با اشاره او روی صندلی نشستم. مرد محترم از من خواست تا روی کاغذی که در دست داشت اسم خود و همسرم را بنویسم،

من قوتی گرفته فوراً اسم خود و همسر را خیلی خوش خط نوشتم. او معنی آنها را از من سؤال کرد. من تا آنجایی که میسر و مقدور بود توضیح دادم. پرسید، شما تازه به آمریکا آمده‌اید، جالب است که انگلیسی می‌دانید. در این موقع همسرش که خانمی زیبا و آراسته بود صدای ما را شنید و بی‌صبرانه وارد اطاق شد. من فوراً از جا برخاسته با احترام به او دست داده، تبریک سال نو گفتم. شوهر که همسرش را متعجب دید، به او توضیح داد که من همسایه روبرویشان هستم. او هم لبخندی سرد زده، نشست. بعد مرد محترم از من پرسید که شما از کجا می‌آید؟ و چرا این شهر را انتخاب نموده‌اید و چگونه باین زودی انگلیسی یاد گرفته‌اید؟

من که کم‌کم جرأتی یافته بودم، عرض کردم از کشور ایران می‌آیم، چون بچه‌های ما چندی است که برای تحصیل به این‌جا آمده‌اند و در طبقه نهم این ساختمان زندگی می‌کنند. من هم در مدرسهٔ آمریکائی‌ها در ایران تحصیل کرده‌ام و کمی انگلیسی می‌دانم. سپس توضیح دادم که علت آمدن ما اوضاع نابسامان کشور ماست و به دلیل بهائی بودنمان، با ما مخالف بوده و همواره مورد اذیت و آزار آنها قرار گرفته‌ایم.

مرد محترم با لحن تعجب‌آمیزی پرسید شما بودائی هستید؟ عرض کردم، خیر بهائی. صبح هنگام رفتن یک جزوهٔ کوچک دربارهٔ دیانت بهائی همراه خود برده بودم که اگر نتوانم خوب توضیح دهم از آن کمک بگیرم. جزوه را روی میز گذاشتم و فوراً خانم صاحبخانه آن را برداشت و نگاهی به شوهرش کرده گفت، بهائی نه بودائی. سپس با لبخندی گفتند شما این‌جا را دوست دارید؟ گفتم البته، حالا که با شما آشنا شده‌ایم دیگر مسرورتر و خوشحال‌تر هستیم. سپس از آنان خواهش کردم که باید یک شب به منزل ما بیایید تا بیشتر و بهتر با هم آشنا شویم. در این موقع نگاهی به ساعت کرده بلند شدم که خداحافظی نموده بروم، چون آنها عازم رفتن به جشن سال نو بودند. از شکلات و گل تشکر نموده با من به گرمی دست دادند و بامید دیداری زود، خداحافظی کردند.

هفته بعد با کمک بچه‌ها آنها را برای صرف شام دعوت کردیم و چند غذای ایرانی تهیه کردیم. خوشبختانه جناب دکتر ایرج ایمن و همسر گرامی‌شان لیلی خانم برای دیدار دخترهای عزیزشان رؤیا و صبا به یوتا آمده بودند. آنها و چند تن از احبائی را هم که خوب انگلیسی می‌دانستند دعوت کردیم. شب بسیار خوبی بود، بخصوص صحبت آن مرد آمریکائی با دکتر ایمن راجع به کشور ایران و فرهنگ آن و دیانت بهائی بسیار جالب و مؤثر بود. سر میز شام، خانم آمریکائی به من گفت که من این غذاها را تابحال ندیده و نخورده‌ام، ممکن است ما را راهنمایی نموده، بگوئید به چه ترتیبی غذاها را باید خورد؟ چند نوع خورش از جمله فسنجان داشتیم، عرض کردم برنج سفید را با این خورش باید خورد. پرسیدند چرا سیاه‌رنگ است؟ خانم ایمن لطف کرده همه چیز را توضیح دادند. ولی غذاها را با احتیاط می‌خوردند. فقط کباب را که خودشان هم به نوعی دارند، راحت می‌خوردند. بعد از آن شب که خیلی خوش گذشت و مؤثر بود، نظرشان نسبت به ما بسیار عوض شد.

هر صبح یکشنبه، کشیشی در ما را می‌زد و بعد از سلام، وارد خانه می‌شد و پس از خوش‌آمد، برای ما یک کتاب انجیل یا کتب دیگر مسیحی با چند سیب یا میوه‌های دیگر می‌آورد و ما را به کلیسا که برنامه‌های متنوعی داشتند دعوت می‌کرد. ما هم در عوض یک جزوه درباره معرفی یا تعالیم دیانت بهائی یا یک کتاب دیگر با او می‌دادیم. یک روز صبح یکشنبه که آمد، کتاب دیگری در دست داشت که نظر ما را جلب کرد، چون به زبان فارسی بود. از او پرسیدیم چه کسی این کتاب را به زبان فارسی ترجمه نموده، گفت یک جوان آمریکائی که چند سال در ایران بوده است. پس از مطالعه، ملاحظه کردیم که اشتباهات زیادی دارد. دفعه بعد که آمد، به او گفتم ترجمه این کتاب خیلی صحیح نیست، چون دختر من در دانشگاه رشته ایران‌شناسی می‌خواند و به ادبیات فارسی آشناست، اگر موافق باشید اشتباهات را تصحیح نموده در چاپ بعد در نظر بگیرید. قدری فکر کرده گفت، خوشحال می‌شویم. باید عرض کنم

که تصحیح و ترجمه کتاب مُرمن‌ها به فارسی به کوشش و اهتمام دو تن از استادان و دخترم در دانشگاه یوتا انجام شد و به چاپ هم رسید. این معاشرت و ملاقات‌ها باعث شد که در عرض هشت سالی که ما در یوتا بودیم، با عدّه زیادی از مُرمن‌ها که نام بهائی را نشنیده و با هیچ ایرانی آشنا نشده بودند ملاقات کنیم و در نتیجه نظرشان تدریجاً نسبت به ما عوض شد، و ما را در تمام جشن‌ها و مهمانی‌های مذهبی خود دعوت می‌کردند. هنوز هم که چندین سال از نقل مکان ما از شهر سالت لیک می‌گذرد، در ایّام کریسمس و سال نو، برای ما کارت تبریک می‌فرستند، ما هم فرصت را غنیمت شمرده، هدایائی از کارهای دستی ایران و کتاب‌های امری برای آنها می‌فرستیم و یادی از ایّام خوش گذشته می‌نمائیم.

یاد آن ایّام بخیر

\* - این مطلب متأسفانه یک ماه پیش از صعود ایشان به مجله رسید.



خانم قدسیه حیدری

## از عالم خاک به جهان پاک

### ۱ - جناب حسن چنگیزی

آمیر نو حسن چنگیزی مردی بود سالم و خادم بشر که شاعر خوبی هم بود. ایشان در زمان توطئه فلسفی املاک و خانه و کاشانه خود را رها نمود و به طهران آمد و از طهران و ایران هم به کشور کانادا، نزد فرزندانش آمد. او در کانادا با حقوق بازنشستگی خود توانست در Bolovia یک حظیره القدس برای احبّاء بسازد و ساختن آن حظیره القدس باعث بسیار شادی احبّای آن شهر گردید.

وی همیشه می گفت، شادی احبّاء، شادی قلب من خواهد شد. در حال حاضر هم در طهران خانه مسکونی او تحت نظر جمهوری اسلامی است که نمی تواند حتی خانه را بفروشد، اما خداوند کریم، هشتاد و یک فرزند او عطا کرده که خیلی مؤمن و فعال هستند.

دخترش نعیمه مانند یک فرشته، در زمان پیری از او مواظبت می کرد و یکی از پسرهایش نیز در کشور چین، به نام دکتر روح الله چنگیزی، در خدمت امر الهی موفق و مؤید است.

### ۲ - متصاعد الی الله نوریه خانم حیدریان

نوریه خانم حیدریان، زنی بود مؤمن که مدت مدیدی در پاناما مهاجر فی سبیل الله بود. ایشان توانسته بود با وجود داشتن شوهر مسلمان، چهار فرزند، دو پسر و دو دخترش را به آداب بهائی پرورش دهد که بهائی هستند. در ماه فوریه ۲۰۱۱ در روزهای ایام بهاء در سن ۸۸ سالگی به ملکوت

ابهی صعود نمود.

روحش در عالم بالا قرین مقربان درگاهش گردد. صعودش در شهر دالاس به وقوع پیوست.

### ۳ - متصاعد الی الله جناب سامان پورمرادیان

جناب پورمرادیان در شهر شیراز و در سن ۳۲ سالگی، در تاریخ ۲۸ مارس ۲۰۱۱، بدست اعداء ربوده شد و او را به چاهی انداختند. مادر داغدیده هر روز آه و ناله می کرده که خدایا لاقبل جسدش را پیدا کنیم. بالاخره یکی از همسایگان که از اعداء هم بود، به آنها می گوید "من دیدم که او را به چاه انداختند."

به سر چاه می روند، جسد منیرش را از چاه خارج می کنند و پزشک قانونی بعد از معاینه می گوید، این مظلوم تا دو روز در چاه زنده بوده است. روحش در عالم بالا شاد و قرین مقربان درگاهش شود و با روح مجرد خود، به مادرش کمک و تسلیت بخشد. یک دختر ۸ ساله هم از او به یادگار مانده است.

ما دو خواهر بهائی از ستمدیدگان ایران جمهوری اسلامی هستیم که خانه و آشیانه ما را بواسطه عقیده مصادره کردند. خوشحالیم که در راه الهی همه چیز را تقدیم کردیم.

می فرمایند: هجوم اعداء تاریکی شبی و تأیید ملکوت ابهی جلوۀ صبحدمی. شاکر هستیم که تأیید ملکوت ابهی شامل حالمان شده، با دست توانایش همه چیز عنایت شده است.

با رجای تأیید

روحانیه حسنی قدسیه حیدریان

## انتشارات

۱ - فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در آثار بهایی: که اخیراً به زیور طبع آراسته شده، کتابی است بسیار استادانه و عارفانه، تألیف دانشمند گرامی جناب آقای دکتر داریوش معانی ساکن اتریش، در ۱۲۸ صفحه، که به همسر مهربان، ژاله خانم تقدیم شده و درخور توجّه و شایان تقدیر است. این کتاب ارزنده با مطالعه: ۱ - آثار حضرت بهاءالله و مجموعه‌های آثار مبارکه ۲ - آثار حضرت باب ۳ - آثار حضرت عبدالبهاء و ۴ - آثار حضرت ولی امرالله و آثار نویسندگان بهائی فراهم آمده است.

در پیش‌گفتار این کتاب می‌خوانیم که: در بیست سال گذشته که به منظور تشریح کلمات مکنونه، نصوص و آیات مبارکه را جمع‌آوری و تنظیم می‌نمودم، از جمله متوجّه این نکته شدم که معانی بسیاری لغات و رموز و اسرار عرفانی آنها از قلم معجز شمیم حضرت بهاءالله نازل و یا در الواح و آثار و مناجات‌های حضرت عبدالبهاء وارد شده است، به نحوی که برای یافتن رموز آیات و معانی باطنی کلمات و تفسیر عبارات، احتیاج مراجعه به فرهنگ‌ها و قاموس‌ها و تفاسیر دیگر را به حداقل می‌رساند.

این نصوص مبارکه به مرور ایام جمع‌آوری گردید و هر از چندی واژه‌ای تازه به آن اضافه شد و مجموعه این آیات در تشریح معانی عرفانی کلمات و اصطلاحات گنجینه‌ای نفیس گردید و حیف بود که یاران الهی و مشتاقان معارف امری از آن بی‌بهره و نصیب مانند. بدین منظور کتاب حاضر به نام "فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" در آثار مبارکه تدوین و بر اساس حروف الفباء تنظیم گردید. اگرچه این مجموعه شامل حدود ۷۰۰ شاهد از نصوص مبارکه است و ابداً ادعای جامعیت در میدان وسیع اصطلاحات عرفانی

را ندارد، با این همه به این نیت که یاران عزیز را در راه یافتن معانی و حقایق کلمات الهیه مساعدتی نماید و پایه‌ای اولیّه و اساسی و مستند به نصوص، برای درک و فهم رموز و تعبیرات عرفانی در آثار مبارکه گذاشته شود، اقدام به چاپ و انتشار آن می‌گردد. امید آنکه این مختصر، جویندگان مطالب و مسائل عرفانی را در سبیل تحقیق هم‌سفری امین و در طریق معرفت مونسى دلنشین باشد. به تأیید حضرت باری و دعای خیر دوستان الهی، انشاءالله مجلدات بعدی این فرهنگ هرچه زودتر تهیّه و تقدیم یاران گردد.

۲ - کتاب بهاءالله بنیان‌گذار آئین بهائی: تألیف استاد ارجمند علاءالدین قدس جورابچی در ۲۰۸ صفحه. چاپ نخست با نام "بهاءالله موعود کتاب‌های آسمانی" بهار ۱۲۷ بهایی، ۱۳۴۹ خورشیدی، ۱۹۷۰ میلادی، ناشر مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، طهران - ایران  
چاپ دوّم، تابستان ۱۶۷ بهائی، ۱۳۸۹ خورشیدی، ۲۰۱۰ میلادی، ناشر شرکت کتاب.

فهرست این کتاب ارزنده از این قرار است:

پیش‌گفتار - بخش نخست: شجره امر الهی در ۵ فصل - بخش دوم: پیامبران بزرگ در ۵ فصل - بخش سوم: خاتمیت در ۴ فصل - بخش چهارم: ظهور حضرت باب در ۳ فصل - بخش پنجم: ظهور حضرت بهاءالله در ۴ فصل - بخش ششم: پیام‌های قلم اعلی "الف" - بخش هفتم: پیام‌های قلم اعلی "ب" در ۵ گفتار - بخش هشتم: پیام‌های قلم اعلی "پ" در ۵ گفتار - واپسین گفتار.

۳ - سخنی کوتاه درباره آیین بهائی: نوشته جناب علاءالدین قدس جورابچی در ۳۴ صفحه، ناشر مؤسسه عصر جدید، دارمشتات آلمان، چاپ اوّل ۱۳۶۳ شمسی، ۱۹۸۴ میلادی - چاپ دوّم ۱۳۸۲ شمسی، ۲۰۰۳ میلادی - چاپ سوم ۱۳۸۸ شمسی، ۲۰۱۰ میلادی. شامل: عنوان، پیش‌گفتار، ۱ - پیدایش دیانت بهائی: حضرت باب - حضرت بهاءالله - حضرت عبدالبهاء - حضرت

شوقی ربانی - بیت العدل اعظم. ۲ - اصول اعتقادات: خدا - ظهور ادیان - زندگی پس از مرگ. ۳ - آرمان دیانت بهائی ۴ - نظام اداری بهائی ۵ - جامعه بهائی در جهان کنونی ۶ - چند گفتار از حضرت بهاءالله ۷ - ایران از دیدگاه دیانت بهائی ۸ - مناجات.

این کتاب با این گفتار آغاز می‌شود: "آنچه دارید بنمایید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل." حضرت بهاءالله

گفتار دیگر: "بگو ای دارای چشم، گذشته آینه آینده است، ببینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید." حضرت بهاءالله

۴ - کتاب روشنائی نقد و پاسخ بر سه کتاب و حقایقی از آیین بهائی: نوشته دانشمند بزرگوار جناب دکتر علی توانگر. (این سه کتاب عبارتند از: بهائیت در ایران، تاریخ جامع بهائیت و ماجرای باب و بهاءالله در ۴۸۳ صفحه).

از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، یکی از اهداف بلندمدت جمهوری اسلامی، سرکوب آئین بهائی و پیروان آن بوده است. از این رو است که علاوه بر اعدام زندانیان وجدان و باور، بازداشت‌های بدون توجیه، مصادره اموال و دارایی بهائیان، ابزارهای قدرت حاکمیت و جریان‌های بهائی ستیز درون آن به انتشار تبلیغات دروغین و جو سازی علیه بهائیان پرداخته‌اند.

در این پژوهش عمیق و پُردامنه، دکتر علی توانگر به نقد و بررسی سه کتاب، که در ردّ آئین بهائی توسط دستگاه‌های بهائی ستیز حاکمیت ایران در راستای تبلیغات دروغین چاپ شده، پرداخته‌اند. دکتر توانگر به عنوان یک محقق اسلام‌شناس و یک کارشناس مطالعات بهائی به پاسخگویی بسنده نمی‌کند، بلکه به بررسی زوایای نادیده و شواهد مهم تاریخی و مطالعه متون کلیدی می‌پردازد و خواننده را با مهارت خاص خود به چشم‌انداز گسترده و تازه رهنمون می‌سازد. این مطالعه ساختار ضعیف و بی‌پای نظری و علمی بنیادهای بهائی ستیز را آشکار ساخته و برملا می‌کند.

خوانندگان محترم می‌توانند برای آشنایی بیشتر با آیین بهایی به  
تارنماهای زیر مراجعه کنند:

WWW.BAHAI.ORG  
WWW.BAHAI.US

متن این کتاب در تارنمای زیر برای مطالعه و همچنین ایتیاغ کتاب در  
دسترس همگان است: WWW.3PASOKH.NET



دو خواهر بهائی از ستم‌دیدگان ایران جمهوری اسلامی که خانه و آشیانه آنان را بواسطه  
عقیده مصادره کردند.

”خوشحالیم که در راه الهی همه چیز را تقدیم کردیم. می‌فرمایند هجوم اعداء تاریکی شبی  
و تأیید ملکوت ابهی جلوۀ صبحدمی. شاکر هستیم که تأیید ملکوت ابهی شامل حالمان  
شده، با دست توانایش همه چیز عنایت شده است. با رجای تأیید.“

روحانیه حسنی

قدسیه حیدریان



با تشکر از خانم دکتر ناهید گیلک (توفیق) در ارسال عکس  
کلاس پنجم درس اخلاق به معلّمی خانم ناهید توفیق (دیروز)، خانم دکتر ناهید  
گیلک (امروز) - به سال ۱۳۳۰

# **PAYAM – E – BADI**

**VOLUME 29  
NOS: 336-337**

**MAY - JUNE  
2011**

## پیام بدیع

سال بیست و هشتم  
سال ۱۶۸ بدیع

۱۳۹۰ شمسی  
۲۰۱۱ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک نامه ها  
پیشنهادات

**PAYAM - I BADI**  
**p.o.box 698**  
**clifton, N,J 07012**  
**U.S.A**

حضرت امة البها، روحیه خانم ایادی  
عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر  
یکتا دربارهٔ علاقه شدید حضرت ولی  
امرالله به افزایش هر چه بیشتر  
انتشارات مرقوم فرموده اند:  
"... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه  
دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک  
بود در این سبیل هر چه اقدام می -  
فرمودند هرگز خسته نمی شدند و  
دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند  
و آن را همه جا و همه وقت حمایت  
می فرمودند...  
چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه  
کنید در یک سال هزار لیره برای  
نشریات مرحمت فرمودند..."

## قابل توجه

حق اشتراک سالیانه امریکا ۳۵ دلار امریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار امریکایی  
ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید می گردد.  
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید.

**MR Soheil Roshan Zamir**  
**1432 173 RD SW**  
**Lynwood WA 98037**  
**U.S.A**  
**soheilrz@yahoo.com**

*Payam*  
*Payam-i-Badi*

*-i-*

*Badi*

PAYAM-I-BADI P.O.BOX 698 CLIFTON NJ 07012 U.S.A.